خلفای راشدین و اصحاب رضی الله عنهم

(از دیدگاه اهل سنت و جماعت)

تالیف:

شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله

مترجم:

عبدالمتین

تهیه و تنظیم:

سایت ایمان، عقاید اهل سنت و جماعت

www.eeman.ir

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

سخن مترجم

بحث غدیرغم از دیدگاه اهل سنت و جماعت

این روزها بحث امامت، غدیر و برگزاری مراسـمات بـدعی در مملکـت مـا در حـال اوج‌گیری است و پیروی از رسومات، متأسفانه پرده‌ای بر دیده‌های حقیقت بـین، نهـاده و توصیه و سفارش قرآن که دستور به مراجعه به قرآن و حدیث صادر می‌نماید کمتر مـورد توجه قرار می‌گیرد بلکه همه یکصدا می‌گویند: پدران خویش را بر راهی یافته‌ایم، ما هـم سنت آن‌ها را حفاظت می‌نمائیم حتی مرتدان و بی‌دین‌ها نیز از همین حربـه بـرای مقابلـه با اسلام سود می‌جویند و مردم را به آئین‌های نسخ شده و منحرف دعوت مـی‌نماینـد در این راستا و در مقدمه مقالات ابن تیمیه - رحمه الله - مقداری دلایـل شـیعه را در مـورد امامت و مخصوصاً غدیر خم مورد بحث قرار می‌دهیم امیدواریم که خداوند آن را وسـیله پاداش اخروی و سبب خیر در نفع رسانی به مؤمنان گرداند.

بزرگترین دلیلی که شیعه در مبحث امامت بدان استناد می‌جوید همان چیزی است که حدیث غدیر می‌نامند از جمله اموری که نشان از اهتمام شیعه به آن دارد این است که یکی از بزرگان معاصر آن‌ها، کتابی را در ١٦ مجلد تالیف کرده و در آن به اثبات صحت این حدیث می‌پردازد و آن را به «**الغدیر در کتاب والسنة والأدب**» نامگذاری کرده است. آن‌ها روایت می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از برگشتن از حجة الوداع هنگامی که به غدیر خم رسید برای مسلمانان بیان داشت که علی بن ابی طالب ــ رضی الله عنه ــ بعد از او، وصی و خلیفه‌اش می‌باشد چنانکه خداوند عز و جل در کتابش نیز او را بدان امر فرمود: ﴿يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥ﴾ [المائدة: ٦٧] «ای رسول آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل گشته به مردم برسان که در صورت عدم انجام آن رسالتت را به انجام نرسانیده‌اید» مجلسی که از

بزرگان شیعه است در این زمینه بیان می‌دارد: «إنا ومخالفينا قد روينا عن النبي - صلى الله عليه وسلم - أنه قام يوم غدير خم وقد جمع المسلمون فقال: أيها الناس! ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ فقالوا بلى، قال- صلى الله عليه وسلم -: من كنت مولاه فعلي مولاه، اللَّهُمَّ وال من وآلاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله»[1]. [ما و مخالفانمان از رسول خدا صلی الله علیه وسلم روایت کرده‌ایم که روز غدیر خم در حالی که مسلمانان اجتماع کرده بودند برخاست و فرمود: ای مردم آیا من از مسلمانان به خودشان اولی تر نیستم؟ جواب دادند: بلی، فرمود: هرکس من مولای او هستم علی مولای اوست. بار الها دوست بدار آن کس که او را دوست می‌دارد و دشمن بدار کسی که او را دشمن می‌دارد، کمک کن کسی که او را کمک می‌کند و خوار گردان کسی که او را خوار می‌نماید.

جواب اهل سنت را خلاصه وار در آنچه خواهد آمد بیان می‌داریم:

در این حدیث، جعل کنندگان بر آن افزوده‌اند؛ طائفه‌ای از اهل علم از آن جز «**من كنت مولاه فعلي مولاه**» را به عنوان حدیث صحیح قبول ندارند.

حال که مهمترین ادله آن‌ها را بیان کردیم باقی دلایلشان را از کتاب‌های اهل سنت چون – **منهاج السنة**– که شبهات روافض را دنبال کرده و قواعدی را بیان داشته است باید پی گرفت.

اعتقاد به وجود نص قرآنی بر واجب بودن امامت علی با اصول اساسی مانند اصل شوری مخالف است چون امور مسلمانان در بین خودشان بر اساس شوری صورت می‌گیرد چنانکه می‌فرماید: ﴿وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الشوری: ۳۸] «امورشان به صورت شوری می‌باشد.» خلافت از جمله امور مسلمانان است که در کتاب خدا و سنت رسولش صلی الله علیه وسلم نص صریحی در مورد تعیین آن بعد از او وجود ندارد مؤید آن

---

[1]- بحار الأنوار ج۲۲۵/۳۷.

چیزی است که در نهج البلاغه از علیﭬ نقل شده آنگاه که به معاویهﭬ گوید: «إنما الشورى للمهاجرين والأنصار، فإذا اجتمعوا على رجل سموه (إماما) ذلك لله رضا»[1].
«شوری تنها از آن مهاجرین و انصار است وقتی که بر فردی اجتماع کردند و او را امام نامیدند مورد رضای پروردگار نیز می‌باشد، یعنی خداوند راضی به آن چیزی است که مهاجرین و انصار به آن راضی هستند».

علی بن ابی طالب با خلفاء بیعت کرد و این چیزی است که درمورد آن اتفـاق وجـود دارد اما شیعه روایت کرده‌اند که در آغاز بدان اعتراض نموده سپس بر آن نماند و خود را تسلیم کرد و بیعت نمود،که این بیعت اقرار به مشروع بودن خلافت کسانی است که بر او سبقت گرفته‌اند و این اقرار بر کسانی که خود را به او منتسب مـی‌نماینـد حجـت اسـت. شارح نهج البلاغه از علی روایت کرده است که به اولویت امامت ابوبکر بـر دیگـر افـراد اعتقاد داشت چنانکه هنگام بیعت با او گفت: «وإنا لنرى أبا بكر أحق الناس بهـا»[2] [مـن ابوبکر را شایسته‌ترین مردم به خلافت می‌بینم.] مجلسی و کلینی کسـی را کـه معتقـد بـه خلافت ابوبکر و عمر باشد کافر و مشرک می‌دانند با این حال در مورد علی که به سـوی آن‌ها دست دراز می‌کند و با آن‌ها بیعت می‌نماید که از آن‌ها حرف شنوی داشـته باشـد و از آن‌ها اطاعت نماید چه می‌گویند در حالیکه در موردش معتقـد بـه عصـمت از خطـا و بری از ترس و مسامحه هستند؟

بیعت کردن علی با شیخین بر شیعه حجت است به همین دلیـل بزرگانشـان بـرای آن دلایلی دست و پا کرده‌اند:

الف. بیعت علی به خاطر ترس از نابودی اسلام بوده است. برای ابطال این دلیل همین کافی است که بدانیم اسلام در عصر عمـر و عثمـان در یـک دوران طلائـی قـرار داشـت

۱- نهج البلاغة ج۷/۳.

۲- شرح نهج البلاغة ج ۱۳۲/۱.

طوری که خلافت اسلامی از طرف شرق تا بخاری و از طرف غرب تا افریقا امتداد یافت.

ب. می‌گویند: او با آن‌ها به سبب تقیه بیعت کرد یعنی در ظاهر با آن‌ها اظهار موافقت نمود ولی در دل راضی به خلافت و بیعت کردن با آن‌ها نبود. این دلیل از دلیل قبلی ناپسند تر و قبیحتر است چون از شخصیت علی شخصیتی دوگانه ساخته‌اند که بیمناک و ترسو و نگران است و بر خلاف باطن و درونش خود را ظاهر کرده است و این چیزی است که روایاتشان بدان ناطق است چنانکه وارد است: «أحضر علي من بيته، وسيق إلى أبي بكر بحبل في رقبته، وهناك وقف عمر وخالد بن الوليد وغيرهم، والسيوف في أيديهم - معاذ الله - وهدده عمر أن يبايع أبا بكر وإلا فصل رأسه عن جسده، وهكذا أجبر علي واضطر في النهاية إلى مبايعة أبي بكر»[۱]. «علی از خانه‌اش احضار گردید و با ریسمانی در گردن به سوی ابوبکر برده شد، در آنجا عمر، خالد بن ولید و دیگران شمشیر در دست ایستاده بودند- پناه بر خدا- عمر او را تهدید می‌کرد که با ابوبکر بیعت نماید که در غیر این صورت سرش را از بدن جدا می‌کند و همینطور بود که علی مجبور شد و در نهایت ناچار به بیعت کردن با ابوبکر گردید». کسی که شجاعت برتر علی، و قدرتش بر دفاع از حق، و روایاتی را که شجاعتش را بیان داشته‌اند، بداند این امر برایش پذیرفتنی نیست. در نهج البلاغه از علی روایت است که فرمود: «وإني من قوم لا تأخذهم في الله لومة لائم»[۲]. «من از قومی هستم که در راه خدا از سرزنش سرزنش کنندگان نمی‌هراسد». اگر بگوئیم بیعتش با آن‌ها به خاطر تقیه بوده است در مورد بقایش در همراهی و وزارتش با آن‌ها در مدت بیست و پنج سال خلافت چه می‌گوئیم؟ به درستی که اعتقاد به تقیه برای توجیه همراهی علی با خلافت در این مدت طولانی سخت و دشوار است!!!

۱- احتجاج الطبرسی /۴۷-۴۸.

۲- نهج البلاغة/۱۵۹.

آیا نام گذاری فرزندانش به نام اسامی خلفای سه گانه نیز می‌تواند تقیه باشد؟!![1] اهل سنت معتقد هستند که نسبت دادن تقیه به کسی که از جمله شجاعترین مردم روی زمین است طعنه زدن به اوست و سؤال می‌کنند که آیا شیعه به درستی علی بن ابی طالب را دوست دارند در حالی که او را به این امور نسبت می‌دهند؟

ج. علی هنگامی که خلافت را بر او عرضه داشتند آن را ترک کرد و گفت: «دعوني والتمسوا غيري فأن أكون لكم وزيراً خير لكم من أن أكون عليكم أميرًا»[2]. «مرا رها و آن را از غیر من بخواهید و اینکه من برایتان وزیر باشم بهتر از آنست که امیر باشم». و بعد از قتل عثمان ﭬ هنگام بیعت کردن با او فرمود: «والله ما كانت لي الخلافة رغبة ولا في الولاية أربة، ولكنكم دعوتموني إليها، وحملتموني عليها»[3]. «سوگند به الله من به خلافت رغبتی ندارم و علاقه ای به حکومت ندارم اما شما مرا به آن دعوت کردید و بر آن واداشتید». از خلال این نصوص چیزی که بیانگر این نکته باشد که علی اعتقادی به منصوص بودن امامت خود در قرآن دارد آشکار نمی‌شود چون در غیر اینصورت نمی‌گفت: «والله ما كان لي في الخلافة رغبة» و هر گز با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت نمی‌کرد، و کار او در صورت وجود نص مخالفت با دستور پروردگار بود و همچنین در صورت صحت حدیث غدیر خم مخالفت صریح با آن تلقی می‌شد.

در روایت متفق علیه آمده که حسن بن علی به خاطر معاویه از خلافت دست بر داشت و رسول خدا ﷺ به آن خبر داده است. می فرماید: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنْ الْمُسْلِمِينَ»[4] «این پسر من بزرگ و سید است و

۱- أعلام الورى للطبرسى /۲۰۳

۲- نهج البلاغة/۱۸۱-۱۸۲

۳- نهج البلاغة/۳۲۲

٤- رواه البخاری

خداوند به وسیله او بین دو گروه عظیم از مسلمانان صلح ایجاد می‌کند». سؤال این است که چرا حسن به خاطر معاویه از خلافت کردن دست بر داشت چیزی که کتب شیعه به تفصیل آن را بیان داشته‌اند چنانکه از سلیمان بن صرد که از بزرگان شیعه روایت است که به خاطر این کار حسن را نکوهش می‌کند آنجا که خطاب به او می‌گوید: «السلام علیك یا مذل المؤمنین» این کلمه را به جای (أمیر المؤمنین) بکار می‌برد[1] اعتراض کردن به حسن برای دست کشیدن از خلافت به خاطر معاویه متناقض با اعتقاد شیعه به عصمت او و باقی ائمه است، کسی که شیعه معتقد است تمامی اقوال و اعمالشان حق یوده است. در حالی که امارت منصوص، به رضایت آن‌ها به دیگری واگذار گردید پس چرا شیعه به چیزی تمسک می‌جوید که امامانش از آن دست بر داشته‌اند؟ و این مورد و همچنین براهین قطعی دیگر که آشکار و بدیهی هستند در این زمینه بسیار است و برای کسی که خود را از تعصب و هوی برحذر دارد و بخواهد حق را بشناسد، کافی است.

اهل سنت به فضل و بزرگواری و صلاح اهل بیت اقرار می‌کنند و معتقدند این امر مانع از آن نخواهد شد که آن‌ها دچار خطا و لغزش‌های شوند که طبیعت بشری موجب آن است چون هیچکدام از افراد بشر نمی‌تواند از طبیعت بشری که همه مخلوقات بدان متصفند خارج گردد چنانکه رسول گرامی ﷺ می‌فرماید: «كُلُّ ابْنِ آدَمَ خَطَّاءٌ وَخَيْرُ الْخَطَّائِينَ التَّوَّابُونَ»[2] (همه فرزندان آدم دچار خطا می‌شوند و بهترین آن‌ها کسانی هستند که توبه می‌کنند.) در این میان تنها انبیاء در تبلیغی که از جانب خدا و رسولش بدان مأمور هستند معصوم می‌باشند چه بسیار پیامبرانی که مورد سرزنش پروردگار قرار گرفته‌اند وگاهاً بعضی از موضعگیری‌هایشان تصحیح شده است چنانکه خداوند متعال به پیامبرش می‌فرماید: ﴿عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ١ أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ ٢ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ ٣ أَوۡ

۱- رجال الکشی/۱۰۳.

۲- الترمذی والحدیث حسن.

يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ ٱلذِّكۡرَىٰٓ ٤ أَمَّا مَنِ ٱسۡتَغۡنَىٰ ٥ فَأَنتَ لَهُۥ تَصَدَّىٰ ٦ وَمَا عَلَيۡكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ ٧ وَأَمَّا مَن جَآءَكَ يَسۡعَىٰ ٨ وَهُوَ يَخۡشَىٰ ٩ فَأَنتَ عَنۡهُ تَلَهَّىٰ ١٠ كَلَّآ إِنَّهَا تَذۡكِرَةٞ ١١﴾[عبس:1-5] «ترشرویی کرد و روی بر تافت(۱) از اینکه آن نابینا به نزد او آمد(۲) و تو چه دانی چه بسا او پاکدلی ورزد(۳) یا پندگیرد و پندش سود بخشد(٤) اما کسی که بینیازی نشان می‌دهد(٥)تو به او می‌پردازی(٦) و اگر هم پاکدلی پیشه نکند، ایرادی بر تو نیست(٧) و اما کسی که شتابان به سویت آمد(٨) و او خشیت می‌ورزد(٩) چنین نیست، آن پندآموزی است(١٠) هر که خواهد آن را یاد کند(١١)»

و باز می‌فرماید: ﴿وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبٗا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٨٧﴾ [الأنبياء: ۸۷] «و ذوالنون را که خشمگنانه به راه خود رفت، و گمان کرد هرگز بر او تنگ نمی‌گیریم، آنگاه در دل تاریکی ندا در داد که خدایی جز تو نیست، پاکا که تویی، من از ستمکاران بودم.»

در حالیکه شیعه در مورد ائمه معتقد به عصمت مطلق آن‌ها از خطاهای سهوی و عمدی است چنانکه شیخ رضا المظفر گوید: «نعتقد أن الإمام كالنبي يجب أن يكون معصوما من السهو والخطأ والنسيان»[1]. [معتقدیم امام چون پیامبر است و واجب است از اشتباه، خطا و فراموشی معصوم باشد.]

لذا به اقتضای عصمتشان تعالیم آن‌ها چون تعالیم قرآن منزه از سهو و غفلت است چنانکه بسیاری از کتب شیعه بدان معترف می‌باشند. برای روشنگری در این مورد نگاهی سریع به بعضی از باب‌ها و فصول کتاب کافی کلینی می‌اندازیم چیزی که مارا بی‌نیاز از بیان و توضیح خواهد نمود، آری چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است کلینی می‌آورد:

باب: **أن الأئمة يعلمون جميع العلوم التي خرجت إلى الملائكة والأنبياء.**

۱- عقائد الإمامية/۹۵.

[امامان تمام علومی را که برای ملائکه و انبیاء نازل گشته را می‌دانند]

باب:**أن الأئمة يعلمون متى يموتون وأنهم لا يموتون إلا باختيارهم**

[امامان می‌دانند که چه زمانی خواهند مرد و تنها به اختیار خویش می‌میرند]

باب: **أن الأئمة يعلمون ما كان، وما يكون، وما لم يكن لو كان كيف يكون، وأنه لا يخفى عليهم شيء**

[امامان آنچه بوده و آنچه در آینده بوجود خواهد آمد و آنچه را که بوجود نیامده و در صورت وجود چگونه می‌شد را می‌دانند و چیزی از آن‌ها پوشیده نخواهد ماند.]

باب: **أن الأئمة يعرفون جميع الكتب على اختلاف ألسنتها**[1]

[امامان تمامی کتاب‌ها را علی رغم اختلاف زبانهایشان میدانند]

ولقد جاء الكليني بالغرائب عن أبي عبد الله تحت باب سماه هكذا: «باب فيه ذكر الصحيفة والجفر و الجامعة ومصحف فاطمة عليها السلام[2] [کلینی عجائب و غرائباتی را از ابو عبدالله در بابهای به اسامی صحیفه، جفر، جامعه و مصحف فاطمه می‌آورد]

۱- الکافی ج ۲۲۷/۱

۲- از ابو بصیر روایت است که گفت خدمت ابو عبدالله آمدم و گفتم جانم فدایت باد شیعیان شما می‌گویند پیامبر هزار درب، از درب‌های علم به علی علیه السلام آموخته که از آن‌ها هزار در دیگر گشوده می‌شود! فرمود: بلکه پیامبر صلی الله علیه وسلم هزار دروازه از دروازه‌های علم به علی علیه السلام آموخته که از هر دروازه آن هزار دروازه دیگر گشوده می‌شود، گفتم: پس چه بهتر، سپس گفت ای ابو محمد در نزد ما جامعه است و آن‌ها چه می‌دانند که جامعه چیست؟ گفتم فدایت گردم مگر جامعه چیست؟ فرمود: صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذراع به ذراع پیامبر است که آن حضرت خودش آن را املاء کرد، و علی آن را با دست خودش نوشته در آن احکام هر گونه حلال و حرام و تمام آنچه که مردم به آن احتیاج دارند حتی حکم دیه زخم و خراش برداشتن نیز ثبت شده است گفتم به خدا سوگند این علم است! گفت آری علم است اما نه علم چندانی! آنگاه لحظه‌ای به فکر فرو رفت سپس گفت در نزد ما جفر است! آن‌ها چه می‌دانند جفر چیست؟ کیسه‌ای است از جلد که در آن علم انبیاء و اوصیاء و علم علمای گذشته بنی اسرائیل نهفته است! گفتم یقیناً این علم

خوانندگان گرامی چیز عجیبی نیست که آن‌ها به ابو عبدالله دروغ می‌بندند چون آن‌ها حتی به الاغ رسول الله صلی الله علیه وسلم که اسمش عفیر بوده نیز دروغ بسته‌اند آنجا که کلینی روایتی طولانی را می‌آورد و در پایان می‌گوید: «إن حمار رسول الله - صلى الله عليه وسلم - عفير كلم رسول الله فقال: بأبي أنت وأمي، إن أبي حدثني عن أبيه عن جده عن أبيه أنه كان مع نوح في السفينة، فقام إليه نوح فمسح على كفله، ثم قال: يخرج من صلب هذا الحمار حمار يركبه سيد النبيين وخاتمهم... فالحمد لله الذي جعلني ذلك الحمار»[1] [الاغ رسول الله صلی الله علیه وسلم عفیر با رسول خدا سخن می‌گفت: یک بار گفت: پدر و مادرم فدایت شوند، پدرم از پدر بزرگش و آنهم از پدرش که همراه نوح در سفینه بود نقل می‌کند که نوح به طرفش برخاسته و بر پشتش دست کشیده آنگاه می‌گوید: از پشت این الاغ، الاغی به وجود می‌آید که سید و خاتم پیامبران بر او سوار میشود....لذا خداوند را سپاس می‌گویم که مرا آن الاغ قرار داد.]

سبب این همه غلو و افراط در مورد ائمه اینست که آن‌ها قائل به عصمت آن‌ها هستند و عصمت را یکی از شروط امامت می‌دانند و در این رابطه دلایلی را ذکر می‌کنند که مهمترینش را بیان می‌داریم:

۱) علی رغم اینکه در کتاب خداوند نه تنها در مورد عصمت حتی ذکری از ائمۀ اثنی عشر به میان نیامده ولی با این حال اهل شیعه برای اثبات امامت مورد نظر خویش به

است اما نه چندان علمی! آنگاه لحظه‌ای مکث کرد و سپس گفت در نزد ما مصحف فاطمه علیها السلام است و آن‌ها چه می‌دانند مصحف فاطمه چیست؟ گفتم مگر مصحف فاطمه چیست؟ فرمود: کتابی است سه برابر این قرآن شما که به خدا سوگند این علم است! فرمود: آری این علم است ولی نه علم چندانی! و پس از سکوت اندکی فرمود: و در نزد ما علم ما کان و مایکون است یعنی علم هر آنچه از بدو آفرینش تا کنون انجام گرفته و هرآنچه که از هم اکنون تا برپای قیامت انجام خواهد گرفت!!!. [الکافی ج ۱ /۱۸٤]

۱- الکافی ج ۱۸٤/۱.

قرآن استناد می‌جوید بزرگان شیعه به آیه ١٢٤ بقره استدلال می‌نمایند که می‌فرماید: ﴿۞وَإِذِ ٱبْتَلَىٰٓ إِبْرَٰهِـۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٍ فَأَتَمَّهُنَّۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًاۖ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِيۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي ٱلظَّٰلِمِينَ ١٢٤﴾ «آنگاه که خداوند ابراهیم را با کلماتی مورد آزمایش قرار داد و او آنها را به اتمام رساند خداوند فرمود: من تو را امام برای مردم قرار دادم ابراهیم گفت: آیا این مقام را برای فرزندان منهم قرار می‌دهید؟ فرمود: عهد من به ظالمان نخواهد رسید.» صاحب مجمع البیان با استدلال به این آیه می‌گوید: «استدل أصحابنا بهذه الآية على أن الإمام لا يكون إلا معصوما من القبائح لأن الله نفى أن ينال عهده الذي هو الإمامة ظالم، ومن ليس بمعصوم فقد يكون ظالما إما لنفسه وإما لغيره، فإن قيل إنما نفى أن ينال ظالم في حال ظلمه، فإن تاب فلا يسمى ظالما فيصح أن يناله . الجواب أن الظالم وإن تاب فلا يخرج من أن تكون الآية متناولته في حال كونه ظالما فإذا نفى أن يناله فقد حكم الله عليه بأنه لا ينالها والآية مطلقة غير مقيدة بوقت دون وقت فيجب أن تكون محمولة على الأوقات كلها فلا ينالها الظالم وإن تاب فيما بعد»[1] [یاران ما به این آیه استدلال می‌کنند که امام باید معصوم از گناه و امورات قبیح باشد چون خداوند رسیدن عهدش را که امامت باشد به ظالمان نفی نموده است و هر کس نیز معصوم نباشد ظالم است حال چه به خود یا دیگری ظلم کرده باشد و اگر کسی بگوید رسیدن عهد الهی به ظالم در حال ظلم نفی شده است لذا اگر توبه کند آن وقت ظالم به حساب نمی‌آید پس رسیدنش به مقام امامت درست است. جواب این است که ظالم گر چه توبه کند از اینکه در حال ظلم کردنش آیه شاملش می‌گردد خارج نیست و حال که رسیدنش بدین مقام نفی شده است دلیل است که خداوند به نرسیدنش بدان مقام حکم نموده است و آیه نیز مطلق است و لذا باید آن را حمل بر همه اوقات نمود بنابراین عهد خداوند به فرد ظالم گر چه توبه هم بنماید نخواهد رسید.

۱- الطبرسی ج ۲۰۱/۱.

نقد کردن استدلالشان:

أ. سلف در معنی عهد اختلاف دارند: ابن عباس و سدی گفته‌اند منظور نبـوت اسـت و مجاهد گفته امامت است و قتاده، نخعی، عطا، حسن و عکرمـه گفتـه‌انـد: عهـد خداوند در آخرت به ظالمین نمی‌رسد و منظور از ظلم نیـز شـرک اسـت بنـابراین چنانکه ملاحظه می‌کنید سلف در تفسیر آن با همدیگر اختلاف داشته‌اند و در نظـر اکثرشان ربطی به مسئله امامت ندارد و آن‌ها نیز که آن را به امامت تفسیر کرده‌انـد هدفشان امامت در علم و عمل صالح و اقتدا کردن بوده و امامت رافضی را منظـور نداشته‌اند

ب. اگر آیه در مورد امامت هم باشد ارتباطی به مسئله عصمت ندارد چون نمـی‌تـوان گفت غیر ظالم معصوم است و مرتکب خطا و نسیان و سهو نمی‌گردد؛ میان اثبـات عصمت و نفی ظلم فرق بسیاری وجود دارد چون نفی ظلم عدل را اثبات مـی‌کنـد و ثابت کننده عصمت شیعه نیست.

ت.اگر کسی ظلم کند و سپس از آن توبه کند درست نیست او را متصف به ظلم و لوازم آن نمود چون بزرگترین ظلم همانگونه که در قرآن بیان شده شرک است بنابراین در صورتی که مشرکی مسلمان شود به دلیل ظالم قبلی نمی‌توانیم او را باز هم مشرک بنامیم و انجام چنین کاری درست نیست چون لازمه استدلالشان این خواهد بود که همه مسلمانان و همچنین شیعه و اهل بیت غیر معصوم، ظالم باشند در حالی که شیخ طوسی که یکی از بزرگان شیعه است در التبیان ج۱۵۸/۱ می‌گوید: «بأن الظلم اسم ذم فلا يجوز أن يطلق إلا على مستحق اللعن لقوله تعالى: ﴿أَلَا لَعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ ١٨﴾ [هود: ۱۸]» [ظلم اسم ذم و نکوهش است لذا جز بر کسی که مستحق آن باشد بکار نمی‌رود چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: آگاه باشید که ظالمان مشمول لعن خداوند هستند.

ث.کتب شیعه خود نیز گواه بر عدم عصمت ائمه هستند چنانکه اختلافاتی را از آن‌ها نقل می‌کند که مناقض عصمت است چیزی که شیعه آن را شرط امامت می‌دانـد و همین اختلافات سبب مستقیم برای خروج بعضی از شیعیان از تشیع شده است که از آن جمله چیزی است که قمی و نوبختی از بزرگان شـیعه آن را بیـان مـی‌کننـد؛ می‌گویند: [بعد از قتل حسین بعضی از یارانش ناراحت شده و گفتند: ما در مـورد کار حسن و حسین در تعجب هستیم، چون اگـر آنچـه را حسـن انجـام داده و بـا معاویه صلح کرد و با او بیعت نمود حق و واجب و صحیح است هرچنـد یـارانش بیشتر و توانائیش زیادتر بود در مورد کار حسین چه باید گفت در حالیکه یـارانش کمتر و به نسبت ضعیفتر بودند؟ با این وصف حسین جنگید تـا خـود و یـارانش جملگی کشته شدند در حالیکه حسین در عدم قیام عذرش بیشـتر بـود بـه همـین دلیل در امامتشان شک کرده و از افکارشان برگشته و عقاید عامه را پذیرفتنـد.][1] و همچنین روایت شده که حسین بن علی بن ابی طالب از صلح برادرش بـا معاویـه اظهار کراهت می‌نمود و می‌گفت: «لو جز أنفي كان أحب إلي ممـا فعلـه أخي»[2] [اگـر بینی ام قطع می‌شد نزد من محبوبتر از این بود که بـرادرم انجـام داد.] و بحـث در این است چنانکه یکی از معصومین دیگری را خطاکار بنامد اشتباه یکـی از آن‌هـا به ضرورت ثابت می‌گردد، در این صورت عصمتی باقی نمی‌ماند.

شیعه امامت خلفای سه گانه را باطل و آن‌ها و همه پیروانشان را در زمره کافران به حساب می‌آورند در حالی که علی با آن‌ها بیعت نمود و پشت سرشان نماز خواند و همراهشان جهاد و با آن‌ها بوسیله ازدواج رابطه خویشی یافته است و بعد از مرگ شیخین ابوبکر و عمر رضی الله عنهما راه آن‌ها را ادامه و چیزی از برنامه‌ها و راه و

۱- القمی: المقالات والفرق/۲۵، النوبختی: فرق الشیعة ۲۵-۲٦.

۲- مختصر التحفة/۱۲۱.

روششان را تغییر نداد چنانکه خود کتاب‌های شیعه چون «**تنزيه الأنبياء للمرتضي**» بدان ناطق است و این چیزی است که از اساس مذهب شیعه را ابطال می‌نماید لذا آن‌ها برای خروج از این تناقض قول به تقیه نموده‌اند و هر کجا روایاتشان با همدیگر هم خوانی نداشت و در تضاد با همدیگر باشند فوراً به وسیله تقیه مسئله را پیش خود و برای شیعیان تأویل می‌نمایند. در حالیکه تقیه در اسلام با کافران است ابن جریر الطبری در این مورد می‌گوید: «التقية التي ذكرها الله في هذه الآية إنما هي تقية من الكفار لا من غيرهم»[1] [تقیه‌ای را که خداوند در این آیه ﴿إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةٗۗ﴾ بیان می‌دارد تقیه در مقابل کافران است و غیر کافران مورد نظر نیست.] تقیه رخصتی در حالت اضطرار است به همین دلیل خداوند آن را در بحث نهی از مولاة کافران از مبدأ نهی استثنا کرده است ﴿لَّا يَتَّخِذِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَلَيۡسَ مِنَ ٱللَّهِ فِي شَيۡءٍ إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةٗۗ وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥۗ وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلۡمَصِيرُ ٢٨﴾ [آل‌عمران:۲۸] «مؤمنان نباید که کافران را - به جای مومنان- دوست بگیرند، و هرکس چنین کند از خداوند بی‌بهره است، مگر آنکه از آنان به نوعی تقیه کنید، و خداوند شما را از خویش بر حذر می‌دارد، و بازگشت به سوی خداوند است.»

به همین دلیل علما آن را در حالت ضرورت رخصت می‌دانند لذا اگر کسی در این مقام عزیمت را برگزیند کارش افضل است و به همین دلیل خداوند متعال صادقان شجاعی را که در راه خدا از سرزنش لوم کنندگان نمی‌هراسند تمدیح و ثنا می‌کند چنانکه می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخۡشَوۡنَهُۥ وَلَا يَخۡشَوۡنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَۗ﴾ [الأحزاب:۳۹] «کسانی که حاملان رسالت الله هستند از احدی جز خداوند نمی‌هراسند.» و در نهج البلاغه نیز از علی نقل است که فرمود: «علامة الإيمان إيثارك الصدق حيث يضرك، على

۱- تفسیر الطبری ج۳۱۶/۶.

الكذب حيث ينفعك» [نشانه ایمان اینست که راستی را بر دروغ برگزینید گرچه راستی ضرر و دروغ سود برساند.]

حاملان پیام رسالت اسلام اصحاب کرامند کسانی که قران از آنها تمجید و احادیث به فضیلت آنها گواه است آنها به شهادت قرآن بهترین امتان هستند کسانی هستند که رضی الله عنهم و رضوا عنه هستند و نام مهاجرین و انصار که باعث درخشش اسلام و نصرت رسول رب العالمین شدند در قرآن چون ستاره می‌درخشد آنها به شهادت قرآن در میان خویش رئوف و رحیم و در مقابل دشمنان خداوند شدید هستند آنها بیعت کنندگان آغازین با رسول پروردگارند خدای که از بیعتشان از بالای هفت آسمان اعلان رضایت کرد ﴿۞لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨﴾ [الفتح: ١٨] «به تحقیق خداوند از مؤمنانی که در زیر درخت با تو بیعت نمودند راضی شد دانست که چه در دل دارند سکینه و آرامش را بر آنها نازل کرد و فتح قریبی را برایشان مقرر نمود.» آری خداوند آنها را شناخته به همین دلیل ایمانشان را اینگونه تأیید نموده است ﴿فَإِنۡ ءَامَنُواْ بِمِثۡلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهۡتَدَواْۖ﴾ [البقرة: ١٣٧] «اگر همچون شما ایمان آوردند هدایت یافته‌اند.» ولی با این حال رهبران شیعه خواسته‌اند چهره آنها را مخدوش نمایند؛ چرا؟!!! جز این است که با انجام این کار همه اسلام زیر سؤال خواهد رفت آیا در اینصورت حتی فضائل اهل بیت نیز قابل اثبات خواهد شد؟ و آیا این کار جز خدمت به دشمنان اسلام و مخالفت با قرآن و رسول، واجد منفعتی هست چنانکه در معتتبرترین کتاب‌هایشان می‌گویند: «وقالوا إن الصحابة ارتدوا على أعقابهم بعد موت الرسول- صلى الله عليه وسلم - إلا ثلاثة: أبو ذر، وسلمان، المقداد، وأن من شك في كفرهم فهو كافر»[1] بعد از مرگرسول خدا همه اصحاب جز سه نفر مرتد شدند. **إنا لله وإنا إليه راجعون**.

۱- الکافی ج۲۴۵/۲.

باز در همان مآخذ آمده است:

«أبو بكر وعمر فارقا الدنيا ولم يتوبا، ولم يتذكرا ما فعلاه بعلي، فعليهما لعنة الله والملائكة والناس أجمعين»[1]. چنانکه ملاحظه می‌نمائید بهترین بندگان خدا مورد سب و لعن شیعه واقع می‌شود ولی با کمال وقاحت دم از دوستی و وحدت می‌زنند و در همان حال برای غدیر و شهادت مذعوم فاطمه رضی الله تعالی عنها در جامعه اهل سنت فرهنگ سازی نموده و در رسانه‌ها به مردم بدین مناسبات تبریک و تسلیت می‌گویند خداوند به همه راهیان حق توقیق هدایت عنایت فرماید برای کشف حقیقت و دفاع از چهرهایی که محبوبان رسول خدایند اقدام به ترجمه آثاری از ابن تیمیه رحمه الله می‌نمائیم امید است باعث روشنگری و سبب هدایت هدایت خواهان شود. اگر خداوند توفیق عنایت فرماید در آینده بیشتر و مفصلتر در مورد عقاید شیعه که در تضاد با کتاب و سنت حتی عقل سالم است بحث خواهیم نمود و خداوند را شاهد بر نیات و اعمال خویش می‌دانیم و هیچ انگیزه ای جز حق خواهی در این راه نداریم نه می‌خواهیم مردم نادان را تحریک کنیم و انگیزه حزبی و سیاسی از انجام کار خویش نداریم فقط هدف ما روشنگری برای دین خداست و اینکه حقایق همانگونه که هستند شناخته و پذیرفته شود و سنت رسول رب العالمین همانگونه که بوده هویدا گردد تا مشمول شکایت رسول خدا در قیامت نگردیم که به درگاه خداوند شکایت می‌کند که کتاب مرا ترک کردند و می‌خواهیم آنگونه بر اسلام قرار گیریم که در صورت مشاهده، رسول الله از ما دچار تعجب نگردد به قول گنجوی که خطاب به پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید، نباشیم:

دین تو را در پی آرایشند | در پی آرایش و پیرایشند
بس که بر او بسته شده برگ و ساز | گر تو ببینی نشناسید باز

---

[1] - الکافی ج۸/۲٤٦.

عالمترین اصحاب چه کسانی بودند؟

از ابن تیمیه -رحمه الله- در مورد دو نفری که دچار اختلاف شده‌اند سؤال شد؛ یکی از آن‌ها می‌گوید: ابوبکر صدیق و عمر بن خطاب -رضی الله عنهما- از علی بن ابی طالب‌ﷺ عالمتر و فقیه تر هستند و دیگری علی را از ابوبکر و عمر عالمتر و فقیه تر می‌داند؛ نظر کدامیک از این دو نفر صحیح است؟ و آیا این دو حدیث که در یکی رسول اللهﷺ می‌فرماید: «أَقْضَاكُم علي» (قاضی‌ترین شما علی است) و در دیگری می‌فرماید: «أنا مدينة العلم، وعلي بابها» (من شهر علم و علی دروازه آن است) صحیح هستند؟ و در صورت صحت آیا بر عالمتر بودن و فقیه‌تر بودن علی بر ابوبکر و عمر -رضی الله عنهما- دلالت نمی‌کنند؟ و اگر کسی مدعی اجماع مسلمانان بر عالمتر و فقیه تر بودن علی بر ابوبکر و عمر -رضی الله عنهما- باشد آیا در ادعایش دچار خطا شده است یا بر حق می‌باشد؟

جواب: الحمد لله. هیچکدام از علمای اسلام که قولش معتبر باشد نگفته است که علی عالمتر و فقیه تر از ابوبکر و عمر و یا فقط ابوبکر باشد و ادعا کننده اجماع بر این مسئله از نادان‌ترین افراد و دروغگوترین آن‌هاست. بلکه بیش از یک نفر از علما، اجماع دانشمندان اسلامی را بر عالمتر و فقیه تر بودن ابوبکر بر علی نقل نموده‌اند که از جمله آن‌ها امام منصور بن عبد الجبار سمعانی مروزی است که یکی از امامان سنت و از اصحاب شافعی می‌باشد که در کتابش موسوم به «**تقويم الأدلة على الإمام**» اجماع علمای سنت را بر عالمتر بودن ابوبکر بر علی بیان داشته است. و من فردی را از امامان مشهور نمی‌شناسم که در این مورد مخالف باشد.

چگونه اینطور نباشد در حالیکه ابوبکر صدیق در حضور رسول اللهﷺ فتوا داده است و امر و نهی کرده و قضاوت و خطابه داشته است؟ همانگونه که به هنگام خارج شدن

ابوبکر با پیامبر این کار روی داده و ایشان مردم را به اسلام دعوت کرده است و در هنگام هجرت دسته جمعی و در روز حنین و اجتماعات دیگر نیز این امر تحقق یافتـه و رسـول اللهﷺ با سکوت خویش بر آن مهر تأیید زده است و به آنچه گفته راضی بوده است و این مرتبه و موقعیت، برای دیگری نبوده است.

رسول اللهﷺ در مشاورتش با اهل علم و فقه و نظر از اصـحابش ابـوبکر و عمـر را در آن مقدم داشته است و آن دو نفر در اظهار نظر و علم در حضـور رسـول اللهﷺ بـر سـایر اصحاب مقدم بوده‌اند چنانکه در داستان مشاوره رسـول اللهﷺ در مـورد اسـرای بـدر اول کسی که لب به سخن گشود ابوبکر و بعد از او عمر بود و بـه همـین صـورت در مـوارد دیگر نیز اینچنین بوده است.

در حدیث آمده است که رسول اللهﷺ به ابوبکر و عمر –رضی الله عنهمـا– گفـت: «إذا اتفقتما على أمر لم أخالفكما» (هرگاه شما دو نفر بـر کـاری متفـق شـدید مخـالف شـما نخواهم بود.) به همین سبب در یکی از دو نظر علما سخن آن‌ها حجت مـی‌باشـد و ایـن مورد یکی از دو روایتی است که از امام احمد نقل شده است ولـی ایـن مسـئله در مـورد عثمان و علی صدق نمی‌کند.

و در سنن روایت شده که رسول اللهﷺ فرمود: «اقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ» (به ابوبکر و عمر، دو نفری که بعد ازمن می‌آیند اقتدا کنید.) که در مورد غیر آن‌ها چنین نفرموده است. از رسول اللهﷺ ثابت است که فرمود: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ من بعدي تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ وَإِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» (بر شما لازم است که به سنت من و جانشینان هدایت یافته بعد از من تمسک جویید و محکم آن را بگیرید و زنهار خود را از امورات ایجاد شده در دین بپرهیزید چون هر بدعتی گمراهی است.) رسول اللهﷺ در این فرموده به پیروی از سنت خلفای راشدین که شامل هر چهار نفر می‌شود دستور داده است ولی ابوبکر و عمر را به اقتدا کردن تخصیص نموده است و چنانکه معلوم است مرتبه کسی که در کردار به

او اقتدا و در سنت از او پیروی شود بالاتر از مرتبه و مقام کسی است که فقط در سنت از او پیروی می‌شود. در صحیح مسلم آمده که اصحاب همراه رسول الله ﷺ در سفری بودند که فرمود: «إِنْ يطعُ القوم أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ يَرْشُدُوا» (اگر مردم از ابوبکر و عمر اطاعت کنند هدایت می‌یابند.)

از ابن عباس ثابت است که ایشان به وسیله کتاب خدا فتوا می‌داد و اگر در آن هم نمی‌یافت بر اساس گفته‌های ابوبکر و عمر فتوا می‌داد ولی اینکار را با گفته‌های عثمان و علی انجام نمی‌داد و ایشان عالم امت است و در زمان خویش عالمترین و فقیه‌ترین اصحاب بوده است در حالیکه به گفته‌های ابوبکر و عمر فتوا می‌داد و آن‌ها را بر دیگران در میان اصحاب مقدم می‌داشت و از رسول الله ﷺ نیز در حق ایشان ثابت است که برایش دعا کرده و فرموده است: «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَعَلِّمْهُ التَّأْوِيلَ»[1]. (پروردگارا او را در دین فقیه و عالم گردان و تفسیر و تأویل را به او بیاموز.)

و همچنین ابوبکر و عمر اختصاصاتشان به پیامبر ﷺ بیشتر از دیگران بود و مخصوصاً ابوبکر رابطه‌اش با رسول خدا ﷺ از همه خاصتر بود چنانکه ایشان بیشتر شب‌ها را با رسول الله ﷺ سپری می‌کرد و با او در مورد مسائل دینی و علمی و مصالح مسلمانان بحث و گفتگو می‌نمود چنانکه ابوبکر بن شیبه روایت می‌کند: ابو معاویه از اعمش از ابراهیم از علقمه از عمر برایمان روایت می‌کند که گفت: رسول الله ﷺ با ابوبکر در مورد امورات و مسائل مسلمانان شبها بحث و گفتگو می‌کرد در حالیکه من هم با او بودم.

در صحیحین از عبدالرحمن بن ابوبکر روایت است که: اصحاب صفه مردمان فقیری بودند؛ و رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامُ اثْنَيْنِ فَلْيَذْهَبْ بِثَالِثٍ وَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامُ أَرْبَعَةٍ فَلْيَذْهَبْ بِخَامِسٍ أَوْ سَادِسٍ»[2] (هرکس خوراک دو نفر را دارد نفر سومی و هرکس خوراک چهار نفر را دارد پنجمی یا ششمی را به خانه ببرد.) ابوبکر همراه سه نفر

۱- رواه احمد.

۲- رواه بخاری و مسلم.

و پیامبر همراه دو نفر به خانه برگشتند. و ابوبکر نیـز بعـد از بـردن مهمانـان بـه خانـه و سفارش به اهل خانه در مورد اطعام و پذیرایی به مسجد برگشت و نماز عشاء را در نـزد پیامبر انجام داد و بعد از آن برگشت. همسرش به او گفت: چه چیز تو را به خود مشغول داشت تا نتوانی به مهمانانت برسی؟ گفت: مگر شام نخورده‌اند؟ گفت: اظهـار داشـتند تـا آمدنت صبر کنند. شام را برایشان آوردند و معذرت خواستند. و در روایتی آمده است: (با رسول خدا تا صبح سخن گفت.)

در سفر هجرت جز ابوبکر کسی دیگر با او همدم نبود و در غزوه بدر جز او کسی در سایبان با رسول الله‌ﷺ نماند و فرمود: «إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَينا فِي صُحْبَتِهِ وَ ذات يده أَبُو بَكْرٍ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا من اهل الارض خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خليلاً»[1]. (در دوستی و مال از ابوبکر بیشتر از هرکس امین هستم در صورتی که از اهل زمین خلیلی برمی گرفتم ابوبکر را یار صمیمی خویش قرار می‌دادم.) این حدیث از جمله صحیح‌ترین احادیث مشهور و منتشر شده در صحاح از طرق مختلف می‌باشد.

در صحیحین از طریق ابودرداء روایت است که فرمـود: مـن در خـدمت رسـول الله‌ﷺ نشسته بودم که ابوبکر یکدفعه پیدا شد یـک طـرف لباسـش را در دسـت گرفتـه بـود تـا زانویش آشکار نشود. رسول الله‌ﷺ فرمود: «أَمَّا صَاحِبُكُمْ فَقَدْ غَامَرَ»[2] (رفیقتان در خیـر و نیکی پیشی گرفته است.) وقتی که رسید سلام کرده و گفت: بین من و ابن خطاب مسـئله ای پیش آمد و من مقداری عجله کردم سپس پشیمان شدم و خواستم که مرا ببخشد ولـی او سـرباز زد و حـال بـه خـدمت شـما رسـیدم.فرمود: «يغفـر الله لـك ثلاثـًا» (سـه بـار فرمود:خداوند تو را می‌بخشد.) بعد از جریان عمر پشیمان مـی‌شـود و بـه منـزل ابـوبکر سرزده و او را نمی‌یابد پیش پیامبرﷺ آمد و سلام کـرد ولـی در حـالی پیـامبر را ملاقـات نمود که چهره‌اش از شدت عصبانیت سرخ شده بود تـا اینکـه ابـوبکر دلـش بـرای عمـر

۱- رواه بخاری و مسلم.

۲- رواه بخاری.

سوخت و گفت: ای رسول خدا من ظلم کردم. دوباره سخنش را تکرار کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقتَ وَوَاسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي مَرَّتَيْنِ فَمَا أُوذِيَ بَعْدَهَا»[1] (خداوند مرا به سوی شما مبعوث داشت در حالیکه مرا تکذیب کردید و گفتید: دروغ می‌گوید اما ابوبکر گفت: راست گفتید. و با جان و مال مرا حمایت کرد. آیا با این حال شما اصحاب مرا رها خواهید کرد؟ آیا اصحاب مرا رها خواهید کرد؟ بعد از این مرا آزار ندهید.)

در صحیحین از طریق ابن عباس روایت است که گفت: هنگامی که عمر وفات نمود او را بر تختی نهادند؛ او را کفن کردند، بر او نماز خواندند و به خوبی از او یاد می‌کردند و من هم با او بودم ولی کسی به من توجهی نداشت ناگاه نفری از پشت دست بر شانه‌هایم نهاد وقتی نگاه کردم دیدم که علی است؛ برای مرگ عمر ناراحت بود در حالیکه او را مورد خطاب قرار می‌داد می‌گفت: بعد از مرگت جز تو فردی را نمی‌بینم که دوست داشته باشم با اعمال او خداوند را ملاقات کنم. از خداوند می‌خواهم که تو را با دو رفیقت قرار دهد، من بسیار از رسول خدا می‌شنیدم که می‌گفت: «جِئْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَدَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَخَرَجْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»[2]. (همراه ابوبکر و عمر آمدم، با ابوبکر و عمر داخل شدم، با ابوبکر و عمر بیرون رفتم.) من امیدوارم که خداوند متعال تو را همراه آن دو نفر قرار دهد.

در صحیحین و کتب حدیثی آمده، در روز احد آن هنگام که مسلمانان به سختی شدیدی دچار بودند، ابوسفیان خطاب به مسلمانان گفت: «أَفِي الْقَوْمِ مُحَمَّدٌ فَقَالَ لَا تُجِيبُوهُ فَقَالَ أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ قَالَ لَا تُجِيبُوهُ فَقَالَ أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ الْخَطَّابِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَمَّا هَؤُلَاءِ فَقَدْ قُتِلُوا فَمَا مَلَكَ عُمَرُ نَفْسَهُ فَقَالَ كَذَبْتَ وَاللَّهِ يَا عَدُوَّ

۱- رواه بخاري.

۲- رواه مسلم.

اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ عَدَدْتَ لَأَحْيَاءٌ كُلُّهُمْ وَقَدْ بَقِيَ لَكَ مَا يَسُوءُكَ...»[1] (آیا در میان قوم، محمد موجود است؟ این را سه بار تکرار کرد. رسول الله ﷺ فرمودند: جوابش را ندهید. دوباره خطاب به مسلمانان گفت: آیا در میان قوم فرزند ابوقحافه وجود دارد؟ سه بار تکرار کرد. رسول الله ﷺ فرمودند: جوابش را ندهید. دوباره گفت: آیا در میان قوم فرزند خطاب موجود است؟ این را سه بار تکرار کرد. دوباره طبق گفته رسول الله ﷺ جوابش را ندادند. سپس ابوسفیان رو به دوستان خود کرد و گفت: مرگ این افراد برای شما کافی است. عمر نتوانست خود را کنترل کند و گفت: ای دشمن خدا دروغ گفتی. کسانی را که شمارش کردی زنده هستند، آن اندازه که سبب نارحتی تو باشد مانده‌اند.) ابوسفیان در آن هنگام امیر کافران بود تنها از رسول الله ﷺ و ابوبکر و عمر سؤال کرد و از حال غیر آن‌ها جویا نشد چون می‌دانست که این‌ها سران مسلمانان هستند. پیامبر و دو وزیرش.

به همین مناسبت هارون الرشید از مالک بن انس در مورد مقام و منزلت ابوبکر و عمر نزد رسول الله ﷺ در زمان حیاتش سؤال نمود. جواب داد: [منزلتهما منه في حياته كمنزلتهما منه بعد مماته] (مکان و منزلت آن‌ها نزد رسول الله ﷺ در زمان حیاتش به مانند منزلت و مقامشان نزد او بعد از مرگش بود.) بسیار با رسول الله ﷺ خصوصی و مصاحب بودند و نهایت محبت و الفت و دوستی در بینشان حاکم بود؛ علی رغم همه این‌ها در علم و دین مشارکت داشتند و اقتضای همه آن‌ها این است که آن‌ها از دیگران لایق تر و شایسته تر باشند و این مسئله برای کسی که به احوال مردم آگاه است امری ظاهر و آشکار می‌باشد.

اما در مورد صدیق باید گفت: که ایشان علاوه بر این‌ها به یک سری مسائل علمی و فقهی متصف هستند که دیگران از آن عاجز بودند، سخنی که مخالف نص باشد از او نقل نشده است. این امر بر نهایت هوشمندی و زکاوت علمی او دلالت می‌کند در حالیکه

۱- رواه بخاری.

دیگران غیر از او سخنان بسیاری که مخالف نص است از آن‌ها نقل شده است و علت آن این بوده که این نصوص به آن‌ها نرسیده و ابلاغ نشده است.

در نظرات و فتاوا موافقت عمر با نص بیشتر از موافقت علی با نص است و این را کسی که عالم به مسائل علمی و نظر است و اهل آن باشد می‌داند که از آن جمله مسائلی چون نفقه زنی که شوهرش وفات نموده باشد که نظر عمر در آن با نص موافق است و همچنین در **[مسئلة الحرام]** که عمر و دیگران در آن سخن گفته‌اند، نظر ایشان بیشتر از نظرات دیگران به نص شباهت دارد. در صحیحین از رسول الله ﷺ ثابت است که فرمود: «قَدْ كَانَ يَكُونُ فِي الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ مُحَدَّثُونَ فَإِنْ يَكُنْ فِي أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ فَإِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ مِنْهُمْ» (در امت‌های پیش از شما کسانی بودند که به آن‌ها الهام می‌شد اگر چنانچه در امت من کسی باشد آن عمر است.) و باز در صحیحین از رسول الله ﷺ ثابت است که فرمود: «أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِقَدَحِ لَبَنٍ فَشَرِبْتُ حَتَّى إِنِّي لَأَرَى الرِّيَّ يَخْرُجُ فِي أَظْفَارِي ثُمَّ أَعْطَيْتُ فَضْلِي عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالُوا فَمَا أَوَّلْتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْعِلْمَ». (در خواب دیدم که یک کاسه شیر به من دادند از آن نوشیدم طوری که احساس می‌کردم تشنگی از وجودم خارج می‌شود سپس اضافه آن را به عمر دادم. گفتند: ای رسول خدا آن را به چه چیزی تفسیر می‌کنی؟ فرمود: به علم.) و در سنن ترمذی و دیگران آمده است که فرمود: «لو لم أُبْعَثْ فيكم لبُعِثَ عمر»[1]. (اگر من در میان شما مبعوث نمی‌شدم هر آینه عمر مبعوث می‌شد.)

همچنین رسول الله ﷺ ابوبکر صدیق رضی الله عنه را برای انجام نماز که پایه و ستون اسلام است و برای برگزاری و اقامه مناسک حج که هیچ مسئله عبادی از آن مشکل‌تر نیست جانشین کرد که قبل از اینکه رسول الله ﷺ حج نماید آن را انجام داد و اعلام داشت که بعد از امسال هیچ مشرکی حق انجام دادن حج را ندارد و هیچ فردی بصورت لخت نباید طواف

۱- در سنن ترمذی (٣٦٨٦) با این الفاظ روایت شده است: «لَوْ كَانَ نَبِيٌّ بَعْدِي لَكَانَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ». ترمذی آن را حسن گفته و آلبانی تایید نموده است. [مُصحح]

کند و علی بن ابی طالب را به دنبال او فرستاد تا الغای عهد و پیمان مشرکین را اعـلام نماید. هنگامی که به ایشان ملحق شد گفت: آیا امیر هستی یا مأموری؟ در جـواب اعـلام داشت: مأمور هستم. بنابراین ابوبکر را بر علی امیر قرار داد و علی نیـز از جملـه کسـانی بود که مطابق و دستور رسول الله مأمور به اطاعت و فرمانبری از ابوبکر در احکام حـج و مسافرین و مسائل دیگر بود و این جریان بعد از غزوه تبوک روی داد کـه در آن پیـامبر خدا علی را جانشین خود در مدینه قرار داده بود کـه در مدینـه از مـردان جـز منـافق یـا معذور یا عاصی و گناهکار باقی نمانده بود لذا علـی خـود را بـه رسـول الله رسـاند و گفت: آیا مرا همراه زنان و کودکان قرار می‌دهـی؟ فرمـود: «أَمَـا تَـرْضَى أَنْ تَكُـونَ مِـنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» (آیا راضی نیستی که نسبت به من چـون هـارون بـرای موسـی باشی؟)

با این فرموده بیان داشت که جانشین قرار دادن علی در مدینه مقتضی نقـص مرتبـه و مقام ایشان نیست چنانکه موسی نیـز هـارون را جانشـین خـود قـرار داد و رسـول الله همیشه مردانی را جانشین قرار می‌داد و معمولاً مردانی باقی می‌ماندند ولی در سال غـزوه تبوک رسول خدا همراه تمامی مسلمانان از مدینه خارج شد و به هیچ کس اجازه تخلـف از غزوه را نداد چون دشمن سرسخت و قوی و سفر طولانی بود که در آن خداوند متعال سوره برائت را نازل نمود.

کتاب ابوبکر صدیق در زکات از جامعترین و مختصرترین آن‌هاست و به همین سـبب اکثر فقها به آن عمل کرده‌اند ولی نوشته‌های دیگر در آن متقدم و منسوخ می‌باشـد و ایـن می‌رساند که ایشان نسبت به سنت نسخ شده عالمتر بوده است و در صحیحین از ابوسعید روایت است که گفت: ابوبکر و عمر نسبت به رسول خدا از ما عـالمتر بودنـد. همچنـین اصحاب در زمان ابوبکر در هیچ مسئله ای اختلاف نکردند مگر اینکه به وسیله ایشان حل شده و نزاع برطرف گردیده است طوری کـه مسـئله ای مـورد نـزاع در زمـان ایشـان بـه صورت حل نشده باقی نماند. برای نمونه می‌توان به مسـائلی چـون: اخـتلاف در وفـات

پیامبرﷺ و دفن کردن و میراثش و در مورد تجهیز لشکر اسامه و جنگیدن با مانعین زکات و مسائل دیگر اشاره نمود. و این می‌رساند که خلیفه رسول اللهﷺ دیگران را آگاه نموده و نظم بخشیده و آن چیزی که مایه شبهات بوده را از میان برداشته لذا در زمـان او اخـتلاف به وجود نیامد.

اما بعد از ایشان علم و کمال هیچ فردی بـه علـم و کمـال ایشـان نرسـید چنانچـه در بعضی از مسائل نزاع کردند همانگونه که در مسـائلی چـون: ارث پـدر بـزرگ و بـرادر و **مسئلة الحرام** و در طلاق ثلاثه و مسائل دیگر که شناخته می‌باشد اختلاف نمودنـد ولـی در زمان ابوبکر در این مسائل اختلافی نبود و همچنـین بـا عمـر، عثمـان و علـی در مسـائل زیادی مخالفت شد ولی دیده نشد در مسائلی که ابوبکر در آن فتوا مـی‌داد و یـا قضـاوت کند نفری مخالفت نماید و این دلالت بر نهایت علم و فهم و دانش اوست.

جانشین رسول اللهﷺ شد و با اینکار نه تنها خللی به اسلام وارد نشد بلکه قوت گرفت علی رغم مخالفت مرتدین و دیگرانی که در صدد خواری اسلام بودند، مسلمانان را حفظ و بر علم و دینشان افزود و آنگونه در این وادی عمل کرد که کسی را یارای چنان مقاومت و اقداماتی نبود و سرانجام چنانکه روی داد دین قوت گرفت و مستقر شد. ابوبکر را خلیفه رسول اللهﷺ نامیدند و بعد از وفات ایشان عمر و دیگران را امیر المؤمنین خواندند. سهیلی و دیگران از علماء گفته‌اند فرموده خداوند متعال ﴿لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَاۖ﴾ [التوبة: ٤٠] «محزون مباش خداوند با ماست.» در مورد ابوبکر لفظاً تحقق یافت چنانچه در معنی نیز به همان صورت محقق گردید. می‌گفتند: محمد رسول الله و ابوبکر خلیفة رسول الله، در لقب همراه الله تلفظ می‌گردد و این اتصال لفظی کلمه جلاله الله با مرگ ابوبکر منقطع گردید و به کسانی که بعد از ایشان آمده لفظ خلیفة رسول الله به کار برده نشد.

و همچنین علی بن ابی طالب بعضی از مسائل سنت را از ابوبکر آموخته و بـر عکـس ابوبکر چیزی را از علی نیاموخته است. چنانکه در حدیث مشهوری که در سنن آمده نماز

توبه است، علی می‌گوید: من هرگاه از رسول الله ﷺ حدیثی می‌شنیدم آن مقدار که خدا می‌خواست از آن بهره مند می‌شدم ولی اگر دیگری حدیثی را برایم نقل می‌نمود از او می‌خواستم که بر صحت آن سوگند یاد کند در صورت قسم خوردن او را تصدیق می‌نمودم ولی ابوبکر برایم حدیث گفت- و راست گفت ابوبکر- که پیامبر ﷺ فرمودند: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُذْنِبُ ذَنْبًا ثُمَّ يَتَوَضَّأُ ويُحْسِنُ الْوُضُوءَ ويُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ وَيَسْتَغْفِرُ اللَّهَ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ» (هر مسلمانی که گناهی را انجام دهد سپس وضو را به صورت کامل بگیرد آنگاه دو رکعت نماز را به جای آورد و از خداوند درخواست بخشش کند الله تعالی او را خواهد بخشید.)

از جمله چیزهایی که در این مسئله باعث روشنگری است این نکته می‌باشد که امامان علمای کوفه چون علقمه، اسود، شریح قاضی و دیگران که با عمر و علی مصاحب بودند قول عمر را بر قول علی ترجیح می‌دادند ولی مسئله در مورد تابعین مدینه، مکه و بصره مشهورتر از آن است که ذکر شود و کوفه را به آن سبب ذکر نمودم که در مدت خلافتش فقه و علم علی در آن ظهور یافت.

از میان تمام شیعیان علی که با او همدم و مصاحب بودند از هیچ فردی از آن‌ها شنیده نشده است که در فقه و علم و مسائل دیگر علی را بر ابوبکر و عمر ترجیح دهند، بلکه همه پیروانش آن‌هایی که با او جنگیدند همچون بقیه مسلمانان در تقدم ابوبکر و عمر همسو و متفق بودند مگر کسانی که علی خودش نیز آن‌ها را انکار و نکوهش کرده است و آن‌ها نیز در زمان علی تعدادشان کم بود و در سه گروه جمع بودند:

۱- طایفه‌ای در مورد علی غلو کردند و برایش مدعی الوهیت بودند و این‌ها را علی با آتش سوزانید.

۲- طایفه‌ای به ابوبکر دشنام داده و او را سب می‌کردند که در رأس آن‌ها عبدالله بن سبأ قرار داشت هنگامی که گزارش آن‌ها به علی رسید در صدد قتلش برآمد ولی او از واقعه گریخت.

۳- طایفه‌ای او را بر ابوبکر و عمر تفضیل دادند در این رابطه فرمود: [لا يبلغني عن أحد منكم أنه فضلني على أبي بكر وعمر إلا جلدته حد المفتري] (از هرکدام از شما خبری به من برسد که مرا بر ابوبکر و عمر برتری داده اید حد افترا بر او صادر می‌کنم.) و از بیش از هشتاد طریق از علی نقل شده است که بر منبر کوفه اعلام داشت: [خير هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر وعمر] (بهترین افراد این امت بعد از پیامبرﷺ ابوبکر و عمر می‌باشند.) و در صحیح بخاری و غیر آن از روایت رجال همدان مخصوصاً که علی در موردشان می‌گوید: [ولو كنت بوابًا على باب جنة ** لقلت لهمدان ادخلي بسلام] (اگر من دربان دروازه بهشت بودم به همدانها می‌گفتم با سلامت وارد شوید.) از روایت سفیان ثوری از منذر ثوری که هر دو همدانی هستند آمده است. بخاری از محمد بن کثیر روایت می‌کند: [حدثنا سفيان الثوري حدثنا جامع بن شَدَّاد، حدثنا أبو يعلى منذر الثوري، عن محمد ابن الحنفية قال: قلت لأبي: يا أبت، من خير الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم ؟ فقال: يا بني، أو ما تعرف ؟! فقلت: لا. فقال: أبو بكر. قلت: ثم من ؟ قال: ثم عمر]. (محمد بن حنیفه گوید: به پدرم گفتم که بعد از رسول خدا در میان مردم چه کسی بهترین می‌باشد؟ گفت: ای فرزندم آیا نمی‌دانی؟ گفتم: خیر. پس گفت: ابوبکر. گفتم سپس چه کسی؟ گفت: سپس عمر.)

و این را به فرزندش کسی که جزو خواص او می‌باشند و با او هیچ ملاحظه ای ندارد گفت. همچنین اقدام به عقوبت کسی گرفت که او را بر آن‌ها تفضیل می‌داد. در حالیکه انسان متواضع درست نیست که اقدام به عقوبت کسی نماید که حق را می‌گوید و درست نیست او را افترا کننده بخواند. علم رأس فضیلت‌هاست و در میان انبیاء و اصحاب و باقی مردم هرکس عالمتر باشد افضل‌تر نیز می‌باشد. پروردگار متعال می‌فرماید: ﴿هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٩﴾ [الزمر: ۹] «آیا

کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند برابرند تنها صاحبان فکر و اندیشه متذکر می‌شوند.» در این رابطه هم دلایل و هم سخنان اهل علم بسیار است.

اما در مورد این فرموده [**أقضاكم عليّ**] هیچکدام از صاحبان کتاب‌های ششگانه و مسندهای مشهور، نه احمد و نه دیگران با سند صحیح یا ضعیف آن را روایت نکرده‌اند و تنها از طریق کسانی که معروف به دروغگویی می‌باشند روایت گردیده است و در این زمینه عمر سخنی دارد و آن اینکه: [أبيٌّ أقرؤنا، وعليٌّ أقضانا] (در میان ما ابی قاری تر و علی قاضیتر است.) و این را هم زمانی گفته که ابوبکر در قید حیات نبوده است.

و حدیثی هم که در سنن ترمذی و دیگران آمده که پیامبرﷺ فرمودند: «أَعْلَمُ امتي بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ وَأَعْلَمُهَا بِالْفَرَائِضِ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ» (عالمترین امت من به حلال و حرام، معاذ بن جبل و عالمترینشان به فرائض و میراث زید بن ثابت است.) در این حدیث ذکری از علی نشده است و حدیثی هم که نام علی در آن برده شده است علی رغم ضعفش در آن بیان شده است که معاذ بن جبل به حلال و حرام و زید بن ثابت به فرائض عالمتر است. در صورتی که هم این حدیث را صحیح بدانیم کسی که نسبت به حلال و حرام عالمتر است علمش به نسبت کسی که نسبت به قضاوت عالمتر است وسیعتر می‌باشد. چون چیزی که به قضاوت ارتباط دارد بر طرف نمودن اختلافات و دشمنیهاست مربوط به ظاهر است و ممکن است باطن آن خلاف آن چیزی باشد که در ظاهر خود را می‌نمایاند چنانکه رسول اللهﷺ می‌فرماید: «إِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَلْحَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ وَإِنَّمَا أَقْضِي بنَحْوٍ ما أَسْمَعُ فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ شَيْئًا فَلَا يَأْخُذْهُ فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنْ النَّارِ»[1] (شما رفع دعواهایتان را پیش من می‌آورید و چه بسا بعضی از شما در بیان و سخنوری بر دیگری فایق آید و من بر اساس آنچه که می‌شنوم قضاوت خواهم کرد. هرکس که در قضاوت حق برادرش را به او دادم

۱- بخاری، مسلم و دیگران آن را روایت نموده‌اند.

آن را دریافت نکند چون من قطعه ای از آتش جهنم را برایش قرار داده‌ام.) رهبر و سید قاضیان اعلام می‌دارد که قضاوتش حرام را حلال نمی‌نماید بلکه بر مسلمان حرام است که با توجه به قضاوتش که در آن حق دیگری به او داده شده مال کسی را دریافت نماید. و دانستن حلال و حرام شامل ظاهر و باطن امور است بنابراین کسی که به آن عالم باشد نسبت به دین آگاهتر است.

و همچنین قضاوت دو نوع است:

در نوع اول طرفین دعوا هر دو منکر آن می‌باشند چنانکه یکی مدعی امری باشد و دیگری آن را انکار نماید که در آن بر اساس دلایل و شواهد حکم می‌شود.

در نوع دوم طرفین دعوا منکر اصل مسئله نیستند بلکه در اینکه چه کسی مستحق آن می‌باشد با همدیگر درگیرند چنانکه دو نفر در تقسیم ارث یا در اینکه زوجین هر کدام چه حقی بر همدیگر دارند یا دو شریک با همدیگر اختلاف دارند.

این قسمت یکی از قسمت‌های مربوط به حلال و حرام است لذا هرگاه کسی از طرفین به فتوایش راضی باشند جهت رفع دعوا فتوا دهد برایشان کافی است دیگر احتیاج به کسی که در بینشان حکم کند ندارند، تنها در مواردی که مسئله را انکار می‌نمایند احتیاج به حاکم خواهند داشت و در چنین مواردی هم اکثراً با ظلم و فجور همراه است و گاهاً نیز مسبب آن فراموشی است. ولی هر فردی اعم از نیک و بد به حلال و حرام احتیاج دارند ولی تنها تعداد کمی از نیکان احتیاج به قضاوت خواهند داشت.

به همین خاطر هنگامی که ابوبکر﷛ عمر﷛ را مأمور قضاوت در بین مردم نمود یکسال منتظر ماند ولی دو نفر در مورد یک مسئله به او مراجعه نکردند و اگر مجموع قضاوت‌هایی از این نوع را که رسول الله ﷺ انجام داده شمارش نماییم به ده مورد نمی‌رسیم در حالیکه مسئله در مورد حلال و حرام که قوام دین است و خاص و عام به آن احتیاج دارند اینگونه نیست.

این حدیث «أَعْلَمهم بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ» به اتفاق علما نسبت به «أَقْضَاكُم علي» در صورتی که بخواهند به آن استناد نمایند به صحت نزدیک‌تر است و حال که از لحاظ سند و دلالت نمودن اینگونه است معلوم می‌شود کسی که با توجه به این سند به عالمتر بودن علی بر معاذ رأی دهد جاهل است تا برسد به اینکه با عالمتر بودنش نسبت به ابوبکر و عمر که از معاذ عالمترند رأی دهد، علی رغم اینکه حدیثی که در آن از معاذ و زید نام برده شده را بعضی ضعیف و بعضی حسن می‌دانند ولی حدیثی که نام علی در آن برده شده ضعیف است.

اما در مورد حدیث: «أنا مدینة العلم» باید گفت که حدیثی واهی و ضعیف است به همین دلیل هر چند که ترمذی آن را روایت کرده است آن از جمله احادیث موضوع و تکذیب شده به حساب آورده‌اند، لذا ابن جوزی آن را در موضوعات ذکر کرده و بیان داشته که این حدیث از جمیع طروق آن موضوع و ساختگی است.

و کذب و دروغ بودن آن به وسیله متن آن نیز معلوم می‌گردد لذا احتیاج به برسی اسناد ندارد چون اگر رسول اللهﷺ شهر علم باشد در آن صورت برای این شهر جز دروازه ای نخواهد بود در حالیکه درست نیست که پیام آور رسول خدا و کسی که پیام او را به امت می‌رساند یک نفر باشد، بلکه واجب است مبلغ و رساننده خبر از او اهل تواتر باشند کسانی که به واسطه خبر آن‌ها برای غائب علم حاصل می‌گردد. که روایت واحد به وسیله قرائن، مفید علم است. و این قرائن و شوهد یا منتفی است یا از بیشتر مردم مخفی می‌ماند و یا اینکه بیشتر مردم علم به قرآن و سنت متواتر برایشان حاصل نمی‌گردد، در حالیکه به وسیله نقل متواتر برای خاص و عام علم حاصل می‌گردد.

این حدیث را یک فرد زندیق یا جاهل که به گمانش خواسته مدحی بنماید ساخته شدهه و به دروغ نسبت داده است یا این را ساخته‌اند تا به وسیله آن علوم دینی را زیر سؤال ببرند چون تنها یک اصحاب آن را ابلاغ کرده باشد همینگونه خواهد بود.

و بصورت متواتر نیز خلاف این موضوع ثابت است چون در تمام شـهرهای مسـلمین از غیر علی و به وسیله باقی اصحاب علوم دین ابلاغ شده است چنانکه مسـئله در مـورد اهل مکه و مدینه واضح است و اهل شام و بصره نیز همینگونه‌اند چون آن‌ها از علی جـز چیزهای اندکی را دریافت نداشته‌اند چنانکه بیشترین جای که علـم از طریـق علـی بیـان گردیده است کوفه می‌باشد ولی با این حال قبل از ولایت عثمان مردم آنجا قرآن و سـنت را فرا گرفته بودند که به نسبت ولایت و حکومت علی متقدم است.

فقیه‌ترین و عالمترین مردم مدینه علم را در زمان عمر آموختند و قبل از آن احـدی از آن‌ها از علی چیزی را نیاموخته مگر کسانی که به هنگام بودن علی در یمن از او آموختـه باشند آنگونه که در چنان اوضاعی از معاذ بن جبل نیز آموخته‌اند چون مقام معاذ بن جبل و تعلیماتش در یمن بیشتر از مقام و تعلیم علی بوده است به همین سـبب مـردم یمـن از معاذ بیشتر از علـی روایـت کـرده‌انـد و شـریح و دیگـر بزرگـان تـابعین فقـه را از معـاذ آموخته‌اند. و هنگامی که علی وارد کوفه گردید شریح قبل از او عهده دار مقـام قضـاوت شده بود و علی در زمـان خلافـت خـویش شـریح و عبیـده سـلمانی را عهـده دار مقـام قضاوت نمود که هر دو از غیر او فقه را آموخته بودند و حال که علوم اسلام قبل از اینکه علی به کوفه رود در سرزمینهای اسلامی چون حجاز، شام، یمن، عراق، خراسان، مصـر و مغرب منتشر شده و علومی هم که در کوفه منتشـر گشـته بـود غیـر از او آن را در کوفـه انتشار داده بودند و چیزی از مسائل علمی به صورت خاص به نسبت بـاقی اصـحاب بـه علی اختصاص نداشت و تبلیغ عمومی هم که به واسطه ولایت و حکومت برایش حاصل گردید بیشتر از آن برای ابوبکر و عمر و عثمان حاصل شد و به صورت خـاص نیـز ابـن عباس بیشتر از او فتوا داده است، ابوهریره بیشتر از او روایت نموده است در حالیکه علی از هر دو نفر یاد شده عالمتر است همانگونه که ابوبکر و عمر و عثمان نیز از آن‌ها عالمتر می‌باشند و همچنین خلفای راشدین اقدام به تبلیغ عمومی اسلام کرده‌اند چیزی که مـردم به آن بیشتر از بعضی از علوم خاص احتیاج دارند که بعضی رساننده آن بوده‌اند.

اما آنچه که بعضی از دروغگویان و جاهلان در مورد اینکه علی به صورت خصوصی دارای علم بخصوصی بوده است همه آن‌ها باطل می‌باشند در صحیح ثابت است که به او گفته شد آیا از رسول الله‌ﷺ چیزی پیش خود دارید؟ جواب داد: «لَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ إِلَّا فَهْمٌ يُؤْتِيهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَجُلًا فِي الْقُرْآنِ وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ وكان فيها عقول الديات ـ أي: أسنان الإبل التي تجب فيه الدية ـ وفيها فِكَاكُ الْأَسِيرِ وَفيها:لَا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ» (خیر قسم به کسی که شکافنده دانه است و انسان را آفرید جز فهمی که خداوند در مورد کتابش به بنده ای بدهد و جز آنچه که در این صحیفه موجود است و در آن نیز مسائلی مربوط به دیه‌ها و آزادی اسرا موجود است و اینکه مسلمان به سبب کفر کشته نمی‌شود[نمی دانم.]) و در لفظی آمده است: [هل عهد إليكم رسول الله صلى الله عليه وسلم شيئًا لم يعهده إلى الناس؟] (آیا رسول الله‌ﷺ چیزی را با شما در میان نهاده که با دیگران در میان ننهاده باشد؟) پس آن را نفی می‌کند.

و آنچه را که بعضی از جاهلان می‌گویند و آن اینکه هنگام غسل میت رسول الله‌ﷺ علی از آن آب غسل، علم اولین و آخرین را وراث شده است از جمله زشت‌ترین دروغگوئی‌هاست. چون خوردن آب غسل مشروع نمی‌باشد و علی نیز چیزی را ننوشیده است و در صورتی که این مسئله باعث علم باشد در آن کار دیگران نیز با او شریک بوده‌اند و هیچکدام از عالمان این مسائل را روایت نکرده‌اند و ذکر مسائلی چون اینکه: او بواسطه دانستن علم باطن از ابوبکر و عمر و دیگران ممتاز بوده است. چنین مسائلی از جمله مقالات باطنی‌های ملحد و امثالهم می‌باشد؛ کسانی که کافر هستند. و حتی دارای آن چنان مسائل کفری هستند که یهود و نصارا فاقد آن می‌باشند، چنانکه به الوهیت و نبوتش معتقد شدند و اینکه او از رسول الله‌ﷺ عالم‌تر است و اینکه در امورات باطن معلم پیامبرﷺ بوده است و امثال این گفته‌ها، که اهل غلو و افراط در کفر و الحاد آن را بر زبان می‌رانند. و الله سبحانه و تعالی اعلم.

افضل اصحاب چه کسانی هستند؟

شیخ ابو محمد بن عبدالله بن ابو زید در آخر کتاب عقیده‌اش بیان داشته که بهترین زمان و دوران مربوط به کسانی است که رسول الله‌ﷺ را دیده و به او ایمان آورده‌اند سپس کسانی هستند که بعد از آن‌ها آمده‌اند. برترین اصحاب خلفای راشدین هدایت یافته ابوبکر و عمر و عثمان و علی بوده‌اند حال سؤال این است که دلیل فضیلت و برتری ابوبکر بر عمر، عمر بر عثمان و عثمان بر علی چیست؟ و هنگامی که این مسئله معلوم شد آیا عقوبت کسی که مفضول را بر فاضل برتری دهد واجب است؟ از شما می‌خواهیم بصورت مفصل این مسئله را برایمان بیان دارید. ان شاء الله نزد خدوند مأجور خواهید بود.

شیخ الاسلام اینگونه جواب می‌دهد:

الحمد لله رب العالمین. تفضیل ابوبکر بر عمر سپس عمر بر عثمان و علی بین امامان مسلمین که به امامت در علم و دین مشهورند اعم از اصحاب و تابعین و تابع تابعین مورد اتفاق است. این امر مذهب مالک و اهل مدینه و لیث بن سعد، حماد بن زید و حماد بن سلمه و امثال آن‌ها از اهل عراق و همچنین مذهب شافعی و احمد و اسحاق و ابوعبید و باقی ائمه مسلمین که در میان امت اعتبار و مقام علمی و دینی دارند می‌باشد و امام مالک اجماع اهل مدینه را در این مورد نقل می‌کند و می‌گوید: از افرادی که مورد اقتدا هستند کسی را نیافتم که در تفضیل ابوبکر و عمر تردید داشته باشد این امر از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب‌رضی الله عنه نیز مشهود است. در صحیح بخاری از محمد بن حنیفه روایت است که گفت: به پدرم گفتم: پدر عزیزم بهترین مردم بعد از رسول الله‌ﷺ چه کسی می‌باشد؟ فرمود: فرزندم مگر نمی‌دانی؟ گفتم: خیر. جواب داد: ابوبکر. گفتم بعد از او چه کسی می‌باشد؟ فرمود: عمر.

این امر از علی بن ابی طالب از هشتاد طریق روایت کرده‌اند که بر منبر کوفه قرار گرفته و می‌گفت: هرگاه در مورد نفری به من خبر دهند که مرا بر ابوبکر و عمر تفصیل داده حد افترا را بر او جاری می‌کنم. پس هرگاه کسی او را بر ابوبکر و عمر برتری می‌داد به مقتضای سخنش هشتاد شلاق بر او جاری می‌کرد. سفیان می‌گفت: هرکس علی را بر ابوبکر و عمر تفضیل دهد شأن و مقام مهاجرین را پایین آورده است. فکر نمی‌کنم با چنین اوضاعی عملی از او به سوی خداوند بالا رود. این تفضیل را ترمذی و دیگران از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند: «يَا عَلِيُّ هَذَانِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنْ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ» (ای علی این دو نفر سید و رهبر مردانی از اهل بهشت هستند که در سن پیری مرده‌اند از اول تا به آخر مگر کسانی که نبی و یا رسول پروردگار بوده‌اند.) در صحیحین و کتاب‌های صحیح دیگر از ابو سعید و ابن عباس و جندب بن عبدالله و ابن زبیر روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ ابابكرخَلِيلًا وَلَكِنْ صَاحِبُكُمْ خَلِيلُ اللَّهِ» (اگر خلیلی از میان اهل زمین برمی گرفتم ابوبکر را خلیل خویش قرار می‌دادم اما رفیق شما خلیل خداوند است.) در صحیح روایت است رسول الله ﷺ در حالیکه بر منبر قرار داشت فرمود: «إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَيَ فِي صُحْبَتِهِ وَ ذات يده أَبُو بَكْرٍ لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ ابابكرخَلِيلًا وَلَكِنْ صَاحِبُكُمْ خَلِيلُ اللهِ اَلا لَا يَبْقَيَنَّ فِي الْمَسْجِدِ خَوْخَةٌ إِلَّا خَوْخَةُ أَبِي بَكْرٍ» (در دوستی و مال از ابوبکر بیشتر از هرکس امین هستم در صورتی که از اهل زمین خلیلی برمی گرفتم ابوبکر را خلیل خویش قرار می‌دادم آگاه باشید همه درهای رو به مسجد جز دروازه ابوبکر بسته شود.) این حدیث صراحت دارد به اینکه از میان انسان‌ها هیچ فردی استحقاق خلیل بودن را برای رسول الله ﷺ ندارد و در صورتی که فردی استحقاق این را داشته باشد آن ابوبکر صدیق خواهد بود و این می‌رساند که نزد رسول خدا کسی از او افضلتر و محبوبتر نیست و همچنین از عمرو بن عاص در

صحیح روایت است که به رسول خدا ﷺ گفت: محبوبترین مردم پیش تو چه کسی است؟ فرمود: عائشه. آنگاه سؤال را ادامه داد و گفت: از مردان چه کسی؟ فرمود: پدرش.

و همچنین در صحیح موجود است که رسول اللهﷺ به عائشه فرمود: «ادعی لي أباك وأخاك، حتی أكتب لأبي بكر كتابًا لا يختلف عليه الناس من بعدي، ثم قال: يَأْبَى الله والمؤمنون إلا أبا بكر» (پدر و برادرت را پیشم بیاور. تا برای ابوبکر چیزی بنویسم تا بعد از من در موردش دچار اختلاف نگردند. آنگاه فرمود خداوند و مؤمنان جز به ابوبکر رضایت نمی‌دهند.) و همچنین در صحیح روایت است که زنی به رسول اللهﷺ گفت: ای رسول خدا به من خبر بده اگر آمدم و تو را نیافتم(مقصود مرگ است) به چه کسی رجوع نمایم؟ فرمود: «فَأْتي أبا بكر» (پیش ابوبکر برو.) و در سنن آمده که فرمود: «اقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ» (بعد از من به ابوبکر و عمر اقتدا نمایید.) و در صحیح روایت است که رسول اللهﷺ هنگامی که در سفر بود فرمود: «إِنْ يطع القوم أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ يَرْشُدُوا» (اگر قومی از ابوبکر و عمر اطاعت نمایند هدایت می‌یابند.) و در سنن روایت است که رسول اللهﷺ فرمودند: «رأيت كأني وضعت في كفة والأمة في كفة، فَرَجَحتُ بالأمة، ثم وضع أبو بكر في كفة والأمة في كفة، فرجح أبو بكر، ثم وضع عمر في كفة والأمة في كفة، فرجح عمر» (دیدم که مرا در یک کفه و امت را در کفه دیگرش نهادند بر امت ترجیح یافتم آنگاه ابوبکر را در کفه ای و امت را در کفه دیگر گذاشتند و ابوبکر برتری یافت سپس عمر در کفه ای و و امت در کفه دیگر گذاشته شد و عمر برتری یافت.) و در صحیح موجود است که ابوبکر و عمر در بینشان بحثی پیش آمد، ابوبکر از عمر عذرخواهی کرد ولی ایشان عذر او را نپذیرفت آنگاه ابوبکر به نزد پیامبرﷺ آمد و جریان را بازگو نمود، فرمود: «اجلس يا أبا بكر، يغفر الله لك» (بشین ای ابوبکر خداوند تو را می‌بخشد.) عمر از کار خویش پشیمان شد به منزل ابوبکر رفت او را نیافت سپس به نزد پیامبرﷺ آمد ولی پیامبر ناراحت و خشمگین بود، گفت: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي

إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقتَ وَوَاسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي مَرَّتَيْنِ فَمَا أُوذِيَ بَعْدَهَا»[١] (خداوند مرا به سوی شما مبعوث داشت در حالیکه مرا تکذیب کردید و گفتید: دروغ می‌گوید اما ابوبکر گفت: راست گفتید. و با جان و مال مرا حمایت کرد. آیا با این حال شما اصحاب مرا رها خواهید کرد؟ آیا اصحاب مرا رها خواهید کرد؟ بعد از این مرا آزار ندهید.) بصورت متواتر در صحیح و سنن آمده است که رسول الله‌ﷺ هنگامی که مریض شد فرمود: «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ مرتين، أو ثلاثًا حتي قال:إِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ»[٢] (ابوبکر را دستور بدهید برای مردم نماز بخواند و این سخن را دو یا سه بار تکرار نمود تا اینکه فرمود: شما مثل همراهان یوسف هستید به ابوبکر دستور دهید که نماز را با مردم انجام دهد.) و این تخصیص دادن و تکرار و تأکید نمودن در تقدیم ابوبکر بر بقیه اصحاب علی رغم حضور عمر و عثمان و علی و دیگران بیانگر مقدم بودنش نزد رسول الله‌ﷺ به نسبت بقیه است. و در صحیح موجود است هنگامی که عمر را جهت مراسم تغسیل و تکفین گذاشته بودند علی پسر ابی طالب در میان ازدحام جمعیت خود را به جنازه رساند و آنگاه گفت: من امیدوارم که خداوند متعال تو را با دو رفیقت قرار دهد، من بسیار از رسول خدا می‌شنیدم که می‌گفت: «جِئْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَدَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَخَرَجْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»[٣] (همراه ابوبکر و عمر آمدم، با ابوبکر و عمر داخل شدم، با ابوبکر و عمر بیرون رفتم.) و این بیانگر ملازم بودن این دو نفر با رسول خدا در ورود و خروج و رفتنهاست. به همین سبب مالک به هارون الرشید هنگامی که از منزلت ابوبکر و عمر در نزد پیامبر جویا شد گفت: [منزلتهما منه في حياته كمنزلتهما منه بعد مماته] (مکان و منزلت آن‌ها نزد رسول الله‌ﷺ در زمان حیاتش به مانند منزلت و مقامشان نزد او بعد از

١- رواه بخاری

٢- رواه بخاری و مسلم

٣- رواه مسلم

مرگش بود.) آنگاه هارون به مالک گفت: مرا شفا دادی ای مالک و این بیانگر این است که آن‌ها در میان اصحاب به نسبت رسول خدا اختصاص خاص داشته‌اند و همراهیشان در کارهای آشکار و نهان با رسول خدا از جمله چیزهایی است که هر فرد عالم به احوال و اقوال و افعال رسول الله ﷺ و سیرت و روشش با اصحاب آن را می‌داند، و به همین خاطر هیچیک از کسانی که عالم به سیرت و اخلاقش هستند در این امر نزاع و اختلاف ننموده‌اند و تنها و تنها کسانی این امر را نفی می‌کنند یا در آن توقف می‌نمایند که به حقیقت امورات رسول الله ﷺ آگاه نیستند هر چند در میانشان افرادی باشند که از کلام و فقه و حساب بهره ای هم داشته باشند یا اینکه گاهاً احادیث جعلی و دروغ را که با این امورات معلوم در تناقض می‌باشد را شنیده‌اند و دچار توقف و یا ترجیح دادن غیر ابوبکر شده‌اند.

این مسئله همچون بسیاری از مسائل معلوم و شناخته شده نزد اهل علم به سنت رسول الله ﷺ می‌باشد گرچه دیگران در آن‌ها شک نمایند یا آن را نفی کنند مانند احادیث متواتر نزد اهل علم در مورد شفاعت و حوض رسول الله ﷺ و خارج شدن صاحبان گناهان کبیره از آتش و همچنین احادیث متواتر در مورد صفات و قدر و علو پروردگار و دیدنش و دیگر اصولی که در موردش صاحبان علم به نسبت رسول الله ﷺ متفق هستند هر چند آن را دیگران نمی‌دانند همانگونه که حکم به شفعه و سوگند دادن مدعی علیه و رجم کردن زنای محصن و نصاب را در مورد دزدی معتبر دانستن و امثال این احکام را که نزد خواص اهل علم متواتر است در حالیکه صاحبان بدعت با آن‌ها مخالفت می‌نمایند.به همین مناسبت ائمه اسلام بر اهل بدعت بودن کسانی که با این اصول مخالفند اتفاق دارند بر خلاف کسی که در مسائل اجتهادی که به درجه تواتر در سنن نرسیده است با آن مخالفت نماید چنانکه در مورد اینکه آیا بر اساس یک شاهد و سوگند حکم شود و در مسائل دیگری چون قسامه و قرعه و مسائلی از این قبیل اختلاف نموده‌اند.

اما در مورد عثمان و علی مسئله اینگونه نیست بلکه در آن نزاع و اختلاف وجود دارد. سفیان ثوری و جمعی از اهل کوفه علی را بر عثمان ترجیح داده‌اند، سپس سفیان و دیگران از آن برگشته‌اند. بعضی از اهل مدینه در مورد عثمان و علی توقف نموده و این مسئله یکی از دو روایت موجود از مالک می‌باشد که در روایت دیگر قول به تقدیم عثمان بر علی نموده است همانگونه مذهب بقیه ائمه چون شافعی و ابو حنیفه و اصحابش و احمد بن حنبل و اصحاب او و امامان دیگر غیر از این‌ها نیز همین می‌باشد. تا جاییکه در مورد اینکه آیا معتقد به تفضیل علی بر عثمان را اهل بدعت بدانیم یا نه با همدیگر اختلاف کرده‌اند، که هر دو نظر آن از احمد روایت شده است و ایوب سختیانی و احمد بن حنبل و دارقطنی گفته‌اند که: هرکس علی را بر عثمان ترجیح دهد از منزلت و مقام مهاجرین و انصار کاسته است. و ایوب امام اهل سنت و امام اهل بصره است. مالک در موطأ از او روایت کرده است در حالیکه از اهل عراق روایت ننموده است. نقل است که از مالک در مورد روایت کردنش از او سؤال شد جواب داد: من از هیچ فردی روایت نکرده ام مگر اینکه ایوب بر او افضل باشد. ابوحنیفه یک بار او را به یاد آورد و گفت: من در حالی ایوب را دیدم که بر نشیمنگاهش در مسجد رسول اللهﷺ نشسته بود و هرگاه او را به یاد می‌آورم پوست بدنم به حرکت در می‌آید.

دلیل بر فضیلت عثمان روایتی است که از ابن عمر در صحیحین آمده که فرمود: ما در زمان رسول اللهﷺ در مورد فضیلت افراد بحث می‌کردیم. در اول ابوبکر و سپس عمر و بعد از وی عثمان را بیان می‌داشتیم. و در بعضی از طرق آمده است که این کار ما به رسول اللهﷺ نیز ابلاغ شد ولی ایشان آن را انکار ننمود.

و همچنین با نقل صحیح در صحیح بخاری و غیر بخاری ثابت است آن هنگام که امیر المؤمنین شورای را برای انتخاب خلیفه بعد از خود برگزید اعضای آن شش نفر بودند. از عثمان، علی، طلحه، زبیر، سعد و عبدالرحمن بن عوف تشکیل شد و سعید بن زید را که یکی از افراد ده گانه ای که به آنها مژده بهشت داده شده بود را داخل در آن شورا نکرد.

ایشان از قبیله بنی عدی- قبیله عمر- بود و در مورد پسرش عبدالله گفت: عبدالله با شما حضور خواهد داشت ولی در مسئله خلافت حق انتخاب کردن و یا شدن را ندارد و وصیت نمود بعد از مرگش تا زمانی که شورا بر انتخاب یک نفر اتفاق خواهند کرد صهیب امامت نماز را در دست خواهد داشت. هنگامی که عمر دار فانی را وداع گفت اعضای شورا نزد منبر اجتماع نمودند. طلحه اظهار داشت: در این امر برای من چیزی نخواهد بود اینکار برازنده عثمان است. زبیر هم گفت: من هم چیزی را نمی‌خواهم و لایق به آن علی است و سعد نیز ابراز داشت برای من نیز در این کار علاقه ای نیست بلکه آن را به عبدالرحمن بن عوف می‌سپارم با این کار سه نفر از دور خارج شدند و سه نفر باقی ماندند. لذا با همدیگر اجتماع نمودند. عبدالرحمن بن عوف گفت یکی از ما خارج شود و یکی هم سرپرستی را به عهده بگیرد. عثمان و علی سکوت کردند. عبدالرحمن بن عوف گفت: من خارج شدم. روایت است که گفت: [عليه عهد الله وميثاقه أن يولي أفضلهما] (عهد و پیمان خدا بر او باشد که افضل آن‌ها را انتخاب کند.) بعد از آن عبدالرحمن بن عوف سه شبانه روز با مهاجرین و انصار و تابعین و مادران مؤمنان و امیران شهرها و نواحی(چون همه آن‌ها در مدینه بودند و همراه عمر حج کرده و شاهد مرگش بودند) مشورت نمود. سرانجام عبدالرحمن بن عوف گفت: من سه شبانه روز خواب به چشمانم نرفته است در روز آخر به عثمان گفت: در صورتی که سرپرستی را به تو بسپارم عهد و پیمان خداوند بر تو است که عادلانه رفتار کنی و در صورت انتخاب علی، باید سخنش را شنیده و دستورش را اطاعت نمایی. گفت: بلی درست است.آنگاه همین امر را با علی در میان گذاشت که عهد و پیمان خداوند بر تو خواهد بود اگر تو را برگزینم به عدل رفتار و در صورت انتخاب عثمان دستورش را شنیده و اطاعتش کن. گفت: آری درست است. سپس گفت: من مردم را دیده و با آن‌ها مشورت نموده ام حاضر به گذشت و عدول از عثمان نیستند بلافاصله بعد از آن علی و عبدالرحمن و بقیه مسلمانان به رضایت و اختیار بدون اینکه عطا و بخشش موجب

رغبتشان باشد و یا ترس موجب پیمانش باشد بیعت کردند. این کار نشان دهنده اجماع مسلمانان در آن هنگام بر تقدم عثمان بر علی است به همین سبب ایوب و احمد بن حنبل و دارقطنی گفته‌اند هرکس علی را بر عثمان مقدم بدارد از منزلت و شأن مهاجرین و انصار کاسته است و در صورتی عثمان شایستگی تقدم را نداشته و آن‌ها او را مقدم داشته باشند از دو حال خارج نیست یا اینکه به فضل و بزرگواریش جاهلند و یا اینکه به واسطه تقدم مفضول بدون هیچ ترجیح دینی ظلم کرده‌اند و هرکس آن‌ها را به جهل یا ظلم منتسب نماید به تحقیق که از شأن و مقامشان کاسته است.

اگر اهل ظن و گمان اظهار دارند که عثمان را به خاطر بخل و حسادتی که در دل بعضیها نسبت به علی موجود بود مقدم داشتند دارندگان بعض و حسادت درونی صاحب قدرت و شوکت بودند و امثال این گفته‌ها را که اهل هوا ابراز می‌دارند به تحقیق با این سخنان آن‌ها را عاجز از قیام به حق دانسته و اهل باطل را حاکم و مسلط بر اهل حق پنداشته‌اند این در حالی است که مسلمانان در آن هنگام در قدرتمندترین حالات ممکن بودند، هنگامی که عمر وفات یافت اسلام در چنان قوت و عزت و ظهور و اجتماع و ائتلافی بود که هرگز آن را به خود ندید و عمر اهل ایمان را عزت بخشید و صاحبان کفر و نفاق را ذلیل و خوار نمود و کسی که کمترین شناخت را نسبت به آن هنگام داشته باشد این امر بر او پوشیده نخواهد ماند.

آری در چنین حالی اگر کسی آن‌ها را به جهل و یا ظلم و ناتوان از قیام نمودن به حق قلمداد نماید شأن و منزلت آن‌ها را کاسته و بهترین امتی را که خداوند به خوبیشان شهادت داده بر خلاف واقع تصور می‌کند و این امر جزو اصول مذهب رافضه است کسی که بنای رافضی را بنا نهاد یک یهودی بود که منافقانه اسلام را اظهار نمود و برای جاهلان دسیسه‌ها چید و با آن اصل ایمان را نشانه رفت به همین مناسبت رفض بزرگترین دروازه نفاق و الحاد می‌باشد. اول یک فرد را وادار به توقف نموده سپس از او یک مفضله می‌سازد که به فضیلت علی معتقد است آنگاه او را تبدیل به یک فحاش

می‌کنند و سرانجام از او اهل غلو و افراط و در نهایت منکر و اهل تعطیل می‌شود به همین خاطر رهبران زنادقه از اسماعیلیه و نصیریه و انواعشان اعم از قرامطه و باطنیه و درزیه و امثال این‌ها از انواع طوایف زندیق و نفاق به آن‌ها ملحق می‌شوند.

چون ایراد گرفتن و جریحه دار کردن بهترین دوران‌ها (کسانی که مصاحب و همدم رسول خدا بوده‌اند) ایراد گرفتن از رسول خدا ﷺ است چنانکه مالک و دیگران از ائمه مسلمین بیان داشته‌اند. اصحاب رسول الله‌ﷺ را مورد طعن و ایراد قرار می‌دهند تا کسانی بگویند مردی نادرست دارای همراهان و اصحاب بدکار است و اگر صالح می‌بود یارانی از صالحان می‌داشت!!!

و همچنین اینان همان کسانی هستند که قرآن و اسلام و شریعت پیامبرﷺ را نقل کرده‌اند و همان کسانی هستند که فضایل علی و دیگران را اظهار داشته‌اند؛ طعنه زدن به آن‌ها باعث خواهد شد که به آنچه برایمان نقل کرده‌اند اعتماد نداشته باشیم و در این هنگام نه برای علی و نه برای هیچ فرد دیگری فضیلتی ثابت نخواهد شد. رافضه جاهل و فاقد عقل و نقل و دین و دنیای که در آن منصور گردند می‌باشند چون اگر یک ناصبی کسی که علی را مبغوض می‌دارد و به فسق و کفر او معتقد است (چون خوارج و کسان دیگر) از آن‌ها بخواهد که ایمان و فضل علی را ثابت کند قادر به این کار نخواهد شد بلکه مغلوب خوارج خواهند گردید چون فضایل علی را اصحاب نقل نموده‌اند همان کسانی که مورد طعن و ایراد روافضند لذا فضیلت معلوم و آشکاری بصورت تعیین برایش ثابت نخواهد شد. وقتی که آن‌ها در مورد بعضی از خلفا اظهار می‌دارند که هدفشان ریاست بود و به خاطر آن جنگیدند و نسبت به آن‌ها افترا می‌بندند، طعن و ایراد خوارج در مورد علی به همان صورت و بیشتر از آن به نسبت کسی که دیگران بدون جنگ و قتال از او اطاعت کردند درست تر جلوه می‌یابد اما رافضه جاهلند و نمی‌دانند و پیرو زنادقه می‌باشند. قرآن در جاهای زیادی از اصحاب به نیکی یاد می‌کند چنانکه می‌فرماید: ﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ

ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ [التوبة: ١٠٠] «پیشی گیرندگان آغازین از مهاجر و انصار و کسانی که به نحو احسن از آنها پیروی کردند خداوند از آنها راضی و آنها نیز از پروردگار خویش راضی هستند.» و می‌فرماید: ﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ﴾ [الحديد: ١٠] «کسانی که قبل از فتح انفاق کرده و جنگیدند با کسانی که بعد از فتح ایمان آورده و با جان و مال جهاد کردند مساوی نیستند و به درجات از آنها جلوترند و همگی را پروردگار وعده نیکو داده است.» و می‌فرماید: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡـَٔهُۥ فَـَٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ﴾ [الفتح: ٢٩] «محمد پیامبر خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیر و با همدیگر مهربانند. آنان را در رکوع و سجود می‌بینی. فضل و خشنودی پروردگار را خواستارند. علامت آنان بر اثر سجود در چهره هایشان است این صفت ایشان است که در تورات و مثَل آنها در انجیل چون زراعتی است که جوانه خود را برآورد و آن را مایه دهد تا ستبر شود و بر ساقه‌های خود بایستند و دهقانان را به شگفت آورد تا از آنان کافران را به خشم در اندازد.» و می‌فرماید: ﴿۞لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨﴾ [الفتح:١٨] «به راستی خداوند هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت کردند از آنان خشنود شد، و آنچه در دل‌هایشان بود باز شناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنها پاداش داد.»

و در صحیح مسلم از رسول الله ﷺ ثابت است که فرمود: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» (آنهایی که زیر درخت با رسول الله ﷺ بیعت کردند هیچکدامشان وارد

آتش نمی‌گردند.) و در صحیحین از طریق ابوسعید روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ» (به اصحاب من ناسزا مگویید قسم به کسی که جانم در دست اوست اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا انفاق نماید به یک مد یا نصف انصاف آن‌ها نمی‌رسد.) و در صحیح از طریق مختلف روایت است که فرمود: «خيْرُ القرون القرن الذي بُعِثْتُ فيهم، ثم الذين يَلُونَهُمْ، ثم الذين يَلُونَهُم» (بهترین دوران زمانی است که من در آن مبعوث شده ام سپس کسانی که به دنبال آن‌ها می‌آیند و سپس کسانی هم که به دنبال آن‌ها می‌آیند.) این احادیث مشهور بلکه در مورد فضایل اصحاب و ثنای آن‌ها و برتری دادن قرنشان بر قرون بعدی متواتر می‌باشد. طعنه زدن و ایراد گرفتن بر آن‌ها، طعنه به قرآن و سنت است و به همین دلیل مردم در مورد تکفیر رافضه سخن گفته‌اند که در جای دیگر آن را مبسوط بیان داشته ایم. والله تعالی اعلم.

تفضیل سه خلیفه اول بر علی

س: نفری به سنت متمسک است و در تفضیل سه خلیفه اولی بر علی دچار تردید است چون رسول الله ﷺ در مورد علی فرموده است: «أنت مني وأنا منك» (تو از من و من از تو هستم.) و همچنین فرموده: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»[1] (نسبت تو به من چون نسبت هارون به موسی است.) و همچنین فرموده است: «لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...»[2] (پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارند...) و می‌فرماید: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ»[3] (هرکس من مولای او هستم علی نیز مولای

۱- رواه مسلم و بخاری.

۲- رواه مسلم و بخاری.

۳- رواه ترمذی.

اوست.) «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ...»[1] (بار الها کسی که او را دوست می‌دارد دوست بدار و با کسی که با او دشمنی می‌کند دشمن باش.) و می‌فرماید: «أذکّركُم الله في أهل بيتي» (شما را در مورد اهل بیتم متذکر می‌شوم.) در سوره آل عمران آیه ٦١ خداوند می‌فرماید: ﴿فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ...﴾ «بگو بیایید تا فرزندانمان و شما نیز فرزندانتان را فرا خوانیم...» و می‌فرماید: ﴿هَلۡ أَتَىٰ عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ﴾ [الإنسان: ١] «هر آینه مدتی بر آدمی آمده است» و می‌فرماید: ﴿هَٰذَانِ خَصۡمَانِ ٱخۡتَصَمُواْ فِي رَبِّهِمۡ﴾ [الحج: ١٩] «این‌ها دو دشمن هستند که بر سر پروردگارشان با همدیگر می‌جنگند.»

ج: در آغاز به نکته ای باید توجه نمود و آن اینکه: هنگامی یک فضیلت برای یک نفر اثبات می‌شود که مانندش در دیگری وجود ندارد در صورت وجود شرایط مساوی دارنده صفت برتر است ولی داشتن فضائلی که دیگران نیز دارای آن هستند موجب فضیلت نمی‌باشد.

و حال که چنین است فضایلی که ابوبکر صدیق‌ﭬ را از دیگران متمایز کرده است خاص اوست ودیگران فاقد آن می‌باشند، در حالیکه فضایل علی از جمله امورات مشترکی می‌باشدکه دیگران نیز واجد آن هستند، رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد صدیق می‌فرماید: «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا من اهل الارض خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خليلاً»[2] (در صورتی که از اهل زمین خلیلی برمی گرفتم ابوبکر را یار صمیمی خویش قرار می‌دادم.) و می‌فرماید: «لَا يبْقي فِي الْمَسْجِدِ خَوْخَةٌ إِلَّا سدت الا خَوْخَةَ أَبِي بَكْرٍ»[3] (همه درهای رو به مسجد را بستند تنها دروازه ابوبکر را باز گذاشتند.) و می‌فرماید: «إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَيَّ فِي

۱- رواه احمد.

۲- رواه بخاری و مسلم.

۳- رواه مسلم و بخاری.

صُحْبَتِهِ وَ ذات یده أَبُو بَكْرٍ»[1] (در دوستی و مال از ابوبکر بیشتر از هرکس امین هستم.) این‌ها مجموعاً سه خصوصیتی هستند که هیچ فردی در آن با او مشترک نیست. یکی دال بر این است که رسول خدا آنگونه که نسبت به ابوبکر در جان و مال احساس امنیت داشته از کسی دیگر نداشته است. بعضی از دروغگویان خواسته‌اند با جعل حدیث مسدود ننمودن در را برای علی هم ثابت کنند ولی موضوع ساختگی یارای مقابله با صحیح را ندارد و این امر مخصوص ابوبکر صدیق است.

در سومی اظهار می‌دارد که هیچ بشری استحقاق خلیلی را در صورت امکان جز ابوبکر نداشته است و در صورتی که دیگران از او برتر بودند نسبت به این امر شایستگی بیشتری می‌داشتند. و همچنین منسوب کردن ابوبکر بر امامت نماز در مدت زمان مریضی از جمله خصایص و فضایل خاص اوست و به همین صورت سپردن امارت حاجیان در زمان حیات خویش به ابوبکر برای اینکه سنت را برپا دارد و آثار جاهلیت را محو نماید از جمله خصوصیات و ویژگیهای اوست و همچنین فرموده‌اش در حدیث صحیح که مسلم آن را روایت می‌کند: «ادْعُ لِي أَبَاكِ وَأَخَاكِ حَتَّى أَكْتُبَ لِأَبِي بَكْرٍ كِتَابًا»[2] (به عایشه صدیقه می‌گوید: برادرت و پدرت را صدا بزن تا کتابی برای ابوبکر بنویسم.) و امثال این احادیث که بسیارند بیان کننده این امرند که در میان اصحاب فردی مساوی و در مرتبه او نبوده است.

اما اینکه در مورد علی فرموده است: «أنت مني وأنا منك» همین مسئله را در مورد دیگران نیز بیان داشته است. آن را به عموم مسلمانان و و جماعت اشعری‌ها نیز گفته است. پروردگار متعال می‌فرماید: ﴿وَيَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنكُمْ وَمَا هُم مِّنكُمْ﴾ [التوبة:٥٦] «به پروردگار سوگند یاد می‌کنند که از شما هستند در حالیکه از شما نیستند.»

۱- رواه بخاری و مسلم.

۲- رواه احمد.

رسول الله –صلی الله علیه و سلم– می‌فرماید: «مَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا» (هرکس ما را فریب دهد از ما نیست.) که مقتضی آن این است هرکس این گناهان کبیره را ترک نماید از ماست پس هر مؤمن کامل الایمان از پیامبر و پیامبر از اوست و همچنین پیامبرﷺ در مورد دختر حمزه می‌فرماید: «أنت مني وأنا منك» و به زید می‌فرماید: «أنت أخونا ومولانا» (تو برادر ما و مولای ما هستی.) این امر اختصاص به زید ندارد بلکه همه کسانی را که آزاد کرده است به همین صورت می‌باشند.

و همچنین این فرموده: «لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ...» صحیح‌ترین حدیث روایت شده در مورد فضیلت علی‌ می‌باشد که بعضی از دروغگویان بر آن افزوده‌اند که گویا ابوبکر و عمر در آغاز پرچم را گرفته و سپس فرار نموده‌اند. در صحیح موجود است که عمر‌ گفت: [ما أحببت الإمارة إلا يومئذ] (من ریاست را جز در آن روز دوست نداشتم.) این حدیث رد کننده موضع گیری نواصب در مورد علی می‌باشد. در مورد توصیفی که در این فرموده در شان علی ذکر شده باید گفت: این مسئله تنها جزو خصایص او نیست بلکه هر مؤمن کامل الایمانی خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند چنانکه می‌فرماید: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي ٱللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُۥٓ﴾ [المائدة: ٥٤] «خداوند به زودی قومی را برمی انگیزد که آن‌ها را دوست می‌دارد و آن‌ها نیز خداوند را دوست می‌دارند.» حال آنکه این‌ها همان کسانی هستند که با امامت ابوبکر با مرتدین جنگیدند و در صحیح موجود است که از رسول خدا سؤال شد که: «أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ عَائِشَةُ قال فمِن الرِّجَالِ قَالَ أَبُوهَا»[1]. (محبوبترین مردمان پیش تو چه کسی می‌باشد؟ فرمود: عایشه. سؤال را در مورد مردان تکرار کردند: فرمود: پدرش. که این مورد جزو خصایص ابوبکر است.) اما در این مورد فرموده است: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ

۱– رواه مسلم.

مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»[1] (آیا راضی نیستی که نسبت به من منزلت هارون نسبت به موسی را داشته باشی.) رسول الله ﷺ این را هنگامی فرمود که قصد عزیمت به غزوه تبوک را داشت و علی را نیز در مدینه جانشین کرده بود. بعضی گفته‌اند به خاطر اینکه ایشان را مبغوض داشته او را جانشین نموده است. رسول الله ﷺ هرگاه به جنگ می‌رفت نفری از امتش را بعد از خویش جانشین قرار می‌داد و این کار را هنگامی انجام می‌داد که تعدادی از مؤمنان نیرومند و توانا در مدینه می‌ماندند، ولی در غزوه تبوک اجازه ماندن به هیچ فردی را نداد بنابراین جز افرادی که معذور بودند یا گناهکار کسی باقی نماند. بنابراین چنین جانشینی نشانه ضعف بود لذا منافقین شروع به طعنه زدن به علی کردند به همین خاطر رسول الله ﷺ برایش بیان می‌دارد که من تو را به خاطر اینکه پیش من دارای نقایصی هستی جانشین نکرده‌ام، چنانکه موسی هارون را جانشین خویش کرد در حالیکه او شریک رسالتش بود آیا تو به این کار راضی نیستی؟ و آشکار است که رسول الله ﷺ قبل از ایشان دیگرانی را نیز جانشین کرده بود که آن‌ها نیز همگی چنین منزلتی را یافته بودند و اینکار از جمله خصوصیات علی نیست در صورتی که این جانشینی نشانه فضیلت بر دیگران بود ترسی بر علی نبود تا اینکه از ناراحتی گریه کند. از جمله چیزهایی که بیانگر این مسئله می‌باشد این است که رسول الله ﷺ در سال نهم هجری ابوبکر را بر علی امیر و سرپرست قرار داده است و در اینکه علی را بر ابطال عقد و قرار دادها با مشرکین فرستاد به عنوان خصوصیت ویژه برایش محسوب نمی‌گردد چون عادت بر این منوال جریان داشت که عقد قرار داد و ابطال آن را تنها می‌بایست یکی از افراد اهل بیت انجام دهد لذا فردی از اهل بیت رامامور انجام آن می‌نماید بنابر این معلوم می‌شود که این حدیث بر اینکه او به منزله هارون از هر جهت باشد دلالت نمی‌کند تنها شبهه‌ای که ایجاد می‌کند این است که بر خلافت و جانشینی ایشان دلالت نماید ولی باتوجه به اینکه این امر مخصوص ایشان نبوده است مسئله روشن است.

۱- رواه بخاری.

رسول اللهﷺ ابوبکر را به ابراهیم و عیسی، و عمر را به نوح و موسی - علیهم السلام- هنگامی که به مسئله اسراء و معراج اشاره می‌کند تشبیه می‌نماید و این مورد به نسبت تشبیه کردن علی به هارون بزرگتر و مهمتر است ولی لازمه‌اش این نیست که ابوبکر و عمر به منزله آن پیامبران باشند بلکه تشبیه کردن چیزی به چیز دیگر به خاطر مشابهت در بعضی موارد است که این در قرآن و سنت و کلام عرب بسیار است.

اما در مورد این فرموده: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ...»[1] (هرکس من مولای او هستم علی نیز مولای اوست بار الها هرکس او را دوست دارد دوستش بدار...) این حدیث در هیچکدام از کتاب‌های مصدر بیان نشده است فقط ترمذی آن را در سننش آورده و آن هم تنها بخش نخستش را بیان داشته است «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» و قسمت اضافی بر آن در حدیث وجود ندارد. از امام احمد در موردش سؤال می‌کنند جواب می‌دهد که کوفیان آن را اضافه نموده‌اند و بدون هیچگونه شکی ساختگی است و دلایل آن واضح می‌باشد.

اول اینکه: حق غیر از رسول اللهﷺ همدم و همراه هیچ فرد دیگری نیست چون در غیر این صورت فرد مذکور می‌بایست چون رسول اللهﷺ در تمام اقوالش پیروی شود. در حالیکه اصحاب و حتی پیروان علی در مسائلی با او مخالفت نموده‌اند که نصوص هم موافق آن‌ها بوده است چنانکه در مسئله عده زن حامله که شوهرش مرده است اختلاف روی داد و قول علی صائب نبوده است.

ثانیاً: «اللّٰهُمَّ انصر من نصره...» (پروردگارا، را کمک کن هرکس که او را کمک می‌کند) که ادامه حدیث قبلی است خلاف واقع است چنانکه کسانی همراهش در جنگ صفین شرکت کردند و پیروز نشدند و کسانی یاریش نکردند و خوار و ذلیل نشدند چنانکه سعد

---

[1]- رواه احمد.

بن ابی وقاص فاتح عراق همراهش نجنگید و همچنین یاران معاویه و بنی امیه که با او جنگیدند بسیاری از سرزمین‌های کفر را فتح و خداوند پیروزی را نصیب آن‌ها نمود.

ثالثاً: گفته «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ...» (بار الها کسی که او را دوست می‌دارد دوست بدار و با کسی که با او دشمنی می‌کند دشمن باش.) مخالف با اصل اسلام است چنانکه قرآن بیان می‌دارد مؤمنان علی رغم جنگیدن با هم و ظلم و ستمی که بر هم روا می‌دارند برادر همدیگرند.

و همچنین در مورد: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» از اهل حدیث کسانی چون بخاری و دیگران از آن ایراد می‌گیرند و بعضی هم آن را حسن می‌دانند و در صورتی که رسول الله ﷺ آن را گفته باشد ولایت مخصوص به او را بیان نداشته است بلکه چیزی را که دیگران نیز متصف به آنند را اعلام نموده است و آن همان ولایتی است که همه مؤمنان به نسبت همدیگر از آن برخوردارند. نقطه مقابل موالات معادات و دشمنی است و بدون شک مؤمنان را نسبت به غیر مؤمنان باید دوست داشت و این امر رد بر نظریه نواصب است.

و حدیث بخشیدن و صدقه دادن انگشتری در نماز توسط علی به اتفاق اهل علم دروغ و جعلی است سبب آن نیز امر واضح و ثابت شده ای است که در جای خویش بصورت مشروح بیان گردیده است.

اما فرموده رسول الله ﷺ در روز غدیر که فرمود: «أذكِّركُم الله في أهل بيتي» (شما را در مورد اهل بیتم متذکر می‌شوم.) تنها مخصوص علی نیست بلکه تمامی اهل بیت در آن مساوی هستند و دورترین مردم در عدم رعایت این سفارش و وصیت رافضه می‌باشند چون آن‌ها با عباس و فرزندانش دشمنی و با اکثر اهل بیت مخالفت و کافران را بر علیه آن‌ها یاری کردند.

در مورد آیه مباهله باید گفت این هم از جمله خصوصیات خاص وی نمی‌باشد بلکه درخواست رسول الله ﷺ از علی و فاطمه و دو فرزندشان به خاطر این نبوده است که آن‌ها

افضل امت هستند بلکه سبب آن این بوده که در میان اهل بیت جزو خواص رسول الله ﷺ می‌باشند چنانچه حدیث کساء نیز بعد از جمع کردنشان می‌فرماید: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا»[1] (پروردگارا این‌ها اهل بیت من هستند پلیدی را از آن‌ها دور و پاکشان گردان.) منظور خاصان اهل بیت می‌باشند نه منحصر کردن اهل بیت در آن‌ها لذا آن‌ها را صدا زده و تخصیص نموده است و در مورد «**الأنفس**» تعبیر به واحد نوعی نموده است چنانکه در آیه ۱۲ سوره نور می‌فرماید: ﴿ظَنَّ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بِأَنفُسِهِمۡ خَيۡرٗا﴾ «مؤمنان اعم از زن و مرد نسبت به خویش حسن ظن دارند.» و می‌فرماید: ﴿فَٱقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ﴾ [البقرة:٥٤] «بعضی از شما بعض دیگر را بکشد.»

و اینکه می‌فرماید: «أنت مني وأنا منك» (تو از من و من از تو هستم.) منظور این نیست که او جزو ذات رسول الله ﷺ است هر چند شکی نیست که ایشان از نظر منزلت و نزدیکی جزو بزرگترین افراد است، ایشان دارای ویژگی‌هایی در ایمان و قرابت است که بقیه طایفه و اهل بیت از آن برخوردار نیستند و جریان مباهله نیز مؤید آن است ولی این امر مانع از آن نیست که از غیر طایفه افرادی باشند که از او برترند چون جریان مباهله در بین خویشان و فامیل روی داده است.

و آیه ﴿۞هَٰذَانِ خَصۡمَانِ...﴾ [الحج: ١٩] مختص به علی نیست بلکه در مورد علی، حمزه و عبیده می‌باشد و حتی می‌توان گفت که شامل تمام کسانی است که در بدر حضور داشتند.

اما در مورد سوره انسان ﴿هَلۡ أَتَىٰ عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ﴾ [الإنسان: ١] باید گفت: هرکس شأن نزولش را در مورد علی، فاطمه و دو فرزندشان بیان داشته آ نرا جعل کرده و دروغ گفته است چون این سوره مکی است و حسن و حسین نیز در مدینه متولد شده‌اند و در صورتی هم که آن را صحیح فرض نماییم این معنی را نمی‌رساند که هرکس مسکین و

۱- رواه ترمذی.

یتیم و اسیر را خوراکی دهد افضل اصحاب می‌باشد بلکه مشترک بین تمام کسانی است که چنین کاری را انجام می‌دهند و دلالت بر استحقاق ثواب و پاداش برای انجام دهنده چنین کاری می‌نماید، گر چه اعمال دیگری چون ایمان به خدا و برپا داشتن نماز در وقتش و جهاد در راه خدا از آن برترند.

مشاجرات بین صحابه

س: آیا به سبب مشاجراتی که بین اصحاب چون علی، معاویه، طلحه، عایشه ﭫ روی داده بازخواست می‌شوند؟

ج: به وسیله نصوص صحیح ثابت است که عثمان، علی، طلحه، زبیر و عایشه اهل بهشتند بلکه در صحیح به ثبوت رسیده که فرمود: «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» (آن‌هایی که زیر درخت با رسول الله ﷺ بیعت کردند هیچکدامشان وارد آتش نمی‌گردند.) ابوموسی اشعری، عمرو بن عاص، معاویه بن ابی سفیان هم از جمله اصحاب هستند و دارای فضایل و محاسن می‌باشند. آنچه در مورد آن‌ها حکایت شده بیشتر آن دروغ است و آنچه هم راست باشد اگر در آن اجتهاد نموده باشند در صورت اصابت به حق دارای دو اجر و پاداش و در صورت خطا باز هم از یک پاداش بهره مند است و خطاهایش نیز مشمول عفو خداوند قرار می‌گیرد. و اگر برایشان گناه نیز محسوب شود به طور مطلق گناه باعث داخل شدن در آتش نمی‌گردد مگر زمانی که اسباب دهگانه که مانع از عقوبت است در موردشان منتفی باشد که عبارتند از: توبه، طلب بخشش و استغفار، حسنات و نیکی‌های محو کننده گناه، مصائب و گرفتاری‌ها که باعث کفاره گناهند، شفاعت رسول‌الله ﷺ، شفاعت دیگران غیر از پیامبر، دعای مؤمنین، ثواب و صدقه و بخشش که هدیه مرده می‌گردد، فتنه قبر و اهوال و دهشت روز قیامت.

در صحیحین از رسول اللهﷺ ثابت است که فرمود: «خيْرُ القرون القرن الذي بُعِثْتُ فيهم، ثم الذين يَلُونَهُمْ، ثم الذين يَلُونَهُم» (بهترین دوران زمانی است که من در آن مبعوث شده‌ام سپس کسانی که به دنبال آن‌ها می‌آیند و سپس کسانی هم که به دنبال آن‌ها می‌آیند.)

بنابراین، هرکس به طور یقین در مورد یکی از آن‌ها گناهی را اظهار نماید و آن را سبب داخل شدن در آتش اعلام کند چنین فردی دروغگو و افترا کننده است چون اگر چیزی را که به آن علم ندارد گفته باشد سخنش باطل است در حالیکه دلایل بسیاری در ابطال آن و متناقض با آن موجود است لذا هرکس در مشاجراتی که بینشان روی داده دخالت کند و حال آنکه خداوند از گمان بد به آن‌ها و به شیوه باطل به جانبی تعصب داشتن را نهی کرده است چنین فردی ظلم کننده و تجاوزگر است.

در صحیحین ثابت است که رسول اللهﷺ فرمود: «تَمْرُقُ مَارِقَةٌ عِنْدَ فُرْقَةٍ مِنْ الْمُسْلِمِينَ يَقْتُلُهَا أَوْلَى الطَّائِفَتَيْنِ بِالْحَقِّ» (هنگامی که مسلمانان دچار اختلاف می‌شوند گروه خوارج از اسلام خارج می‌گردد و در چنین وضعی از میان دو طایفه مسلمان کسی که به حق شایسته تر است با آن‌ها می‌جنگد.) و همچنین در صحیح از رسول اللهﷺ ثابت است که در مورد نوه‌اش حسن فرمود: «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَسَيُصْلِحُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنْ الْمُسْلِمِينَ» (این پسر من بزرگ و سید است و خداوند به وسیله او بین دو گروه عظیم از مسلمانان صلح ایجاد می‌کند.) و در صحیحین روایت است که رسول اللهﷺ در مورد عمار فرمود: «تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ» (گروه باغی او را به قتل می‌رساند.) و در قرآن هم آمده: ﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱقْتَتَلُواْ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتْ إِحْدَىٰهُمَا عَلَى ٱلْأُخْرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمْرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتْ فَأَصْلِحُواْ بَيْنَهُمَا بِٱلْعَدْلِ وَأَقْسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ ٩﴾ [الحجرات: ۹] «اگر دو گروه از مؤمنان با هم جنگیدند در میانشان صلح ایجاد کنید در صورتی که یکی از آن‌ها بر علیه دیگری بغی

کرد و ظلم نمود با گروه باغی بجنگید تا به حکم خدا برگردد در صورت برگشتن در میان آن‌ها به عدل صلح ایجاد کنید و عدالت پیشه نمایید که خداوند عادلان را دوست می‌دارد.»

به وسیله کتاب و سنت و اجماع سلف ثابت است که آن‌ها مؤمن و مسلمان بوده‌اند و علی بن ابی طالب و همراهان او به نسبت طایفه مقابل، به حق شایسته ترند. و الله اعلم.

نحوه برخورد با مشاجرات صحابه

فائده: اگر کار پسندیده، خودداری کردن از دخالت در مشاجرات صحابه است لازمه آن این نیست که معتقد باشیم همه آن‌ها مجتهد و دارای تأویل هستند.

فائده: لازم به دانستن است که کار پسندیده و نیکو، خودداری نمودن از مشاجراتی است که در میان اصحاب روی داده و طلب بخشش برای همه مسلمانان از دو گروه متقابل و دوست داشتن همه آن‌هاست ولی واجب نیست که معتقد باشیم هر دو طرف از دو لشکر متقابل عالم و صاحب تأویل هستند بلکه در میانشان گناهکار و افراد بدکار وجود داشته و همچنین کسانی بوده‌اند که به خاطر نوعی هوا از اجتهاد کردن کوتاهی نموده‌اند اما اگر بدیهای آن‌ها را به نسبت حسنات و خوبی‌هایشان مقایسه کنید خوبی‌هایشان فزونی و جانب غفران و بخشیدنشان ترجیح دارد.

اهل سنت در موردشان به نیکویی سخن می‌گوید و به آن‌ها رحم می‌کند ولی اعتقاد به عصمت کسانی ندارد که اقرار به گناه می‌نمایند و در اجتهادات خویش دچار اشتباه می‌شوند بلکه تنها در مورد رسول الله ﷺ که معصوم می‌باشد درست نیست ولی در مورد غیر او جایز است که به گناه و خطاهایشان اقرار نمود ولی آن‌ها همانگونه‌اند که خداوند می‌فرماید: ﴿أُوْلَـٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنۡهُمۡ أَحۡسَنَ مَا عَمِلُواْ وَنَتَجَاوَزُ عَن سَيِّـَٔاتِهِمۡ﴾ [الأحقاف: ١٦] «این‌ها کسانی هستند که بهترینِ آنچه انجام داده‌اند از ایشان خواهیم پذیرفت و از بدی‌هایشان در می‌گذریم.»

فضائل اعمال به سرانجام آن است نه به صورت و ظاهر آن.

وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه وسلم

برای ارتباط با مترجم به سایت ایمان مراجعه نمایید.